



## معمای میلانی

بازخوانی انتقادی روایت عباس میلانی از زندگی عباس هویدا

سهراب مقدمی شهیدانی

### چکیده

بازنویس ادبی زندگی سیاسی امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سیزده ساله پهلوی، با عنوان *معمای هویدا*، که با استناد گزینشی و جهت‌دار به برخی اسناد مکتوب و شفاهی، به نگارش درآمده است، حاوی مطالب قابل تأملی پیرامون این شخصیت سیاسی است. واکاوی نقادانه روایت میلانی، به کشف تناقضات و لوازم پیدای و پنهان کلام او منجر می‌شود. در نوشتار حاضر نمونه‌هایی از این تناقضات و ناراستی‌ها، مورد بحث و بررسی علمی قرار گرفته است. نوع نگاه میلانی به نهاد روحانیت شیعه و خصوصاً روایت هول‌آور او از شخصیت حضرت امام (ره) و محاکم اسلامی، سعی تمام‌قدش در تبرئه خاندان هویدا از بهایی‌گری، و دفاع مجدانه نویسنده در جهت حذف نقش هویدا در ماجرای قاجاق‌ارز، طلا و مواد مخدر در پاریس، تصریح او به رویکرد ادبی در مقوله زندگی نامه‌نویسی تاریخی، اعتراف به مذهب‌ستیزی و غرب‌زدگی هویدا، از جمله موضوعاتی است که در نوشتار حاضر، مورد بررسی و بازخوانی انتقادی قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** امیرعباس هویدا، روحانیون شیعه، بهائیت، ماجرای قاجاق هویدا، عباس میلانی.





## مقدمه

روایت سخت ادیبانه عباس میلانی از زندگی امیرعباس هویدا، در موارد متعددی مورد استناد تاریخ‌نویسان معاصر قرار گرفته و از این حیث، ارزش بسیاری بر واکاوی انتقادی محتوای آن، مترتب است. در کتاب *معمای هویدا*، در موارد متعددی سعی نویسنده بر حذف واقعیات و مشهورات تاریخی زندگی هویداست و این سعی در قالب پرداختی ادبی و با دقت تمام، در قرار دادن پیام‌های مدنظر نویسنده در لایه‌های معنایی چندگانه، ظهور و بروز یافته است.

نوشتار بر اساس دقت در دلالت‌های کلامی و با تکیه بر لوازم‌روایی کتاب عباس میلانی، سعی دارد به بازخوانی نقادانه کتاب بپردازد. از این رو بیش از آنکه آثار تاریخی دیگر ملاک ارزیابی و نقد باشد، عبارات شخص نویسنده کتاب، میزان صحت‌سنجی روایت میلانی قرار گرفته است. در این مقاله مواردی پر اهمیت از پنج فصل اول کتاب، به صورت موضوعی مورد نقد قرار می‌گیرد.

نکته مهمی که در مورد کتاب عباس میلانی قابل توجه است آنکه، نویسنده پیش از آنکه تاریخ زندگی هویدا را بازنویسی کند، سعی نموده سبک زندگی او را - آن هم فقط نه به عنوان یک سیاستمدار که به عنوان یک مرد اخلاق و زندگی - معرفی کند. به نظر می‌رسد نویسنده بر این باور است که مدل شخصیتی هویدا و خاندانش، قابلیت و ظرفیت بالایی برای الگو قرار دادن و نمایش زندگی یک انسان شرقی است که با قرار گرفتن در هاله علاقه به غرب و جاری کردن این علاقه در اندیشه و زندگی‌اش، نمودی از سعادت‌مندی متجددانه و روشن‌فکرانه است.

نباید از نظر دور داشت که هویدا به همان دلیل که تا آخرین لحظات مورد حمایت سرسختانه سیاستمداران غربی - خصوصاً فرانسوی - قرار می‌گیرد، به همان دلیل برای روشن‌فکران غرب‌گرا - مانند عباس میلانی - یک اسوه و یک نماد است! این است که میلانی و هم‌مسلمان وی، با احیای شخصیت هویدا و روتوش کردن زشتی‌های صفحه زندگی‌اش، پیش از آنکه به قضاوت تاریخ در مورد هویدا اهمیت دهند، در واقع به ترویج اندیشه و رویه رفتاری و الگوی مطلوب و مقبول زیست خود، توجه نشان داده‌اند!

### ۱. روایت عباس میلانی از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی روحانیت

#### نمایش چهره‌ای خشن و ارتجاعی از روحانیت

روایت عباس میلانی در کتاب *معمای هویدا*، تمام تمرکزش تنها بر بازخوانی - البته



جهت‌دار- زندگی هویدا نیست بلکه او از تمام ظرافت‌های کلامی و ظرفیت‌های قلمی‌اش بهره می‌گیرد تا با زبان اشاره، کنایه، طعنه، فکاهه و هر هنر دیگر، در بیان خاص خود از موضوعات تاریخی بهره بجوید. یکی از موضوعاتی که میلانی در لایه‌های پنهان روایتش پی‌گیر آن است، موضوع روحانیت و نقش آن در تاریخ معاصر است. میلانی گاه روحانیت را به عنوان منادیان نوعی دیکتاتوری دینی معرفی می‌کند،<sup>۱</sup> و گاهی دیگر محاکمه جنایت‌پیشگان پهلوی- از جمله هویدا- به دست قضات روحانی را نوعی «ترور انقلابی» معرفی می‌خواند، و زمانی بر خلاف تمام اسناد موجود و تنها با تکیه بر روایت جهت‌دار بنی‌صدر، از رهبر روحانی انقلاب اسلامی و مرجع دینی مردم ایران، شخصیتی سازش‌کار- آن هم با دولت جنایتکار امریکا که اساس انقلاب برای مقابله با آنها بوده- معرفی می‌کند،<sup>۲</sup> و در جایی دیگر برای نمایش چهره‌ای خشن از روحانیت- به دروغ-<sup>۳</sup> یکی از سران روحانی مبارزه را متهم به تأمین و تدارک هفت تیر قتاله حسنعلی منصور می‌کند.<sup>۴</sup>

نویسنده با قلب آشکار معنای خشونت‌طلبی و جمهوری خواهی، و به بهانه توجیه استقرار دیکتاتوری پهلوی و احتمالاً با هدف القای دیکتاتورمآبی روحانیت، رضاخان را فردی در اندیشه تشکیل حکومت جمهوری در ایران معرفی می‌کند که به عقیده او، روحانیون بیش از همه مخالف تشکیل این نظام جمهوری رضاخانی بوده‌اند؛

چندی پیش از آن که رضاخان سلسله قاجار را براندازد و خود را پادشاه اعلان کند، به فکر ایجاد نظام جمهوری در ایران افتاد. طرفه آن که در آن زمان، روحانیون بیش از همه با این اندیشه مخالف بودند.<sup>۵</sup>

این در حالی است که با مراجعه به منابع تاریخی معلوم می‌شود هدف رضاخان از ایجاد جمهوری، ایجاد یک نظام صد در صد غربی در ایران بود که از مدل‌های غربی کپی‌برداری شده بود. عملکرد رضاخان بعد از روی کار آمدنش این مسئله را تأیید و تأکید می‌کند که

۱. برای دریافت چنین معنایی از مجموعه تعابیر نویسنده رک: عباس میلانی، *معمای هویدا*، تهران، اختران، ۱۳۸۰، فصل اول، پل حسرت.
۲. عباس میلانی، *همان*، ص ۳۴-۳۱.
۳. میلانی با انتساب موضوع تدارک هفت تیر برای قاتلان منصور به هاشمی رفسنجانی، به کتاب *دوران مبارزه او* ارجاع می‌دهد که با مراجعه به این کتاب، اثری از مدعای کذب میلانی پیدا نمی‌شود. ضمن آنکه بیان این مطلب توسط دفتر آقای هاشمی رفسنجانی تکذیب شده و ناشر به وصول تکذیبیه اشاره کرده است. رک: عباس میلانی، *همان*، ص ۴۳۷ (بخش یادداشت‌ها).
۴. *همان*، ص ۲۶.
۵. *همان*، ص ۴۶، به نقل از فرهاد رستمی، *خاندان پهلوی به روایت اسناد*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۷.



میلانی می‌خواسته با مظلوم‌نمایی  
اولاً در بهایی بودن هویدا تردید  
ایجاد نماید و در مرحله بعد،  
اعتراضات متدینین و روحانیون به  
حضور بهائیت در ارکان حاکمیت  
پهلوی را صرفاً امری سیاسی - نه  
مقوله‌ای دینی - جلوه دهد!

رضاخان در آن زمان قصدی جز ایجاد ساختاری  
برای تخریب مبانی اعتقادی و دینی مردم ایران  
نداشت. به همین خاطر روحانیون در آن برهه  
با جمهوری خواهی رضاخانی مخالفت کردند و  
گذشت زمان، درست بودن انتخاب‌شان را ثابت  
کرده است. در حالی که جمهوری اسلامی‌ای که  
روحانیون ایجاد کردند یک مدلی است که از مظاهر

تجدد استفاده کرده و با افزودن صبغه اسلامی به آن، آن را به یک مدل بومی و اسلامی  
بدل کردند و به همین خاطر بود که امام خمینی بر عنوان «جمهوری اسلامی» نه یک  
کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، تأکید داشت.<sup>۱</sup> و این مدل (جمهوری اسلامی) دقیقاً برگرفته  
از آموزه‌های دینی بوده و در صدد تقویت مبانی دینی مردم ایران است. به همین خاطر در  
این زمان خود روحانیون دست به ایجاد جمهوری زدند و با آن موافقت دارند.

#### انحصار طلب دانستن روحانیون و طرح ادعای مخالفت آنها با علم و پیشرفت

نویسنده با هندسه‌ای حساب‌شده، چنان کلمات را کنار هم می‌چیند که در ضمن  
بیان تاریخچه تأسیس «دارالفنون» و «مدرسه عالی علوم سیاسی»، در تحلیلی غیر  
مستند، روحانیت را قشری انحصار طلب و مخالف علم و پیشرفت معرفی می‌نماید و  
چنین می‌گوید:

بسیاری از روحانیون آن زمان با تأسیس این دو نهاد عرفی مخالف  
بودند؛ می‌دانستند که تأسیس این گونه مراکز، قدرت انحصاری  
روحانیون را در عرصه‌های مهم آموزشی و قضایی به مخاطره خواهد  
انداخت.<sup>۲</sup>

در این مورد گفتنی آنکه اولاً میلانی برای اثبات ادعایش که روحانیون مخالف این  
دو نهاد عرفی بودند باید دلیل اقامه کند و بدون دلیل سخنش ارزشی ندارد. ثانیاً اگر  
بپذیریم که علما با این دو نهاد مخالفت کردند، گذشت زمان صحت ادعایشان را ثابت  
کرده است چون این مدارس باعث تقویت پدیده شومی چون فراماسونری و ورود اندیشه  
علوم سیاسی غربی به ایران شد و شاگردان این مدارس بعدها از اعضای فراماسونری و از  
مؤسسين و کارگزاران دیکتاتوری پهلوی‌ها شدند.

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۶۵.

۲. عباس میلانی، همان، ص ۴۹.

## محکوم کردن مبارزات روحانیت با فرقه انحرافی بهائیت

ورود عباس میلانی به موضوع بهایی بودن اجداد امیرعباس هویدا، نیز پس از یک تحریف معنوی و توسعه غیر قابل پذیرش در معنای دین و دین‌داری، و نامیدن بهائیت به عنوان یک «کیش جدید»، با محکوم کردن روحانیت شیعه به گرفتن «موضع انعطاف‌ناپذیر... علیه این کیش جدید...»، چنین ادامه می‌یابد:

موضع انعطاف‌ناپذیر روحانیون شیعه علیه این کیش جدید، تأکید ایشان بر این موضوع که باب و مذهبش چیزی جز ابزار استعمار انگلیس و توطئه‌های صهیونیستی نیستند، همه دست به دست هم داد و بهایی‌ها را به قوم سرگردان سیاست معاصر ایران بدل کرد...<sup>۱</sup>

میلانی با ذکر این عبارات، در آن واحد در صدد القای چند پیام متفاوت به مخاطب است. او ابتدا بهائیت را به عنوان یک «کیش جدید» معرفی می‌کند و از این نظر، در پی کسب وجهه‌ای قدسی برای این آئین خودساخته و منقطع از غیب است. در مرحله بعد او موضع روحانیون شیعه را به دلیل مقاومت در مقابل انحرافات و تحریفات رهبر فرقه ضاله بهائیت، نوعی انعطاف‌ناپذیری می‌نامد و به توبه‌های چندباره باب و اقرار وی به کذب ادعاهای واهی‌اش،<sup>۲</sup> اشاره‌ای نمی‌کند!

شاید میلانی را باور آن است که همه مخاطبان زمان آگاه و اهل تحقیق که کتابش را از نظر می‌گذرانند، چون او و هویدا و دیگرانی که دل در گرو تشکیلات فرقه انحرافی و استعماری بهائیت دارند، و بافته‌های بی‌اساس او را بدون چون و چرا می‌پذیرند، آیا روحانیت شیعه - که اصلی‌ترین وظیفه‌اش مرزبانی عالمانه از آموزه‌های دین مبین اسلام است - حق ندارد در برابر هواخواهی و ادعاهای واهی یک روحانی‌نمای منحرف، که با لباس و زبان دین به جنگ آئین الهی اسلام آمده است و در لباس پیامبری دروغین و بعدتر در لباس منجی دروغین آخرالزمان، سعی در سرقت دین مردم مؤمن ایران دارد، به دفاع برخیزد؟! به راستی میلانی و دیگر مریدان فرقه استعماری بهائیت انعطاف‌پذیری را چه معنا می‌کنند؟! در بخش دیگری از بیان میلانی، تأکید روحانیت شیعه بر استعماری و صهیونیستی بودن تشکیلات بهائیت مورد انتقاد قرار گرفته، به عنوان یکی از عوامل تبدیل بهائیان «به قوم سرگردان سیاست معاصر ایران»، معرفی شده است.

ناگفته پیداست که بصیرت تاریخی روحانیت شیعه که با انتقاد کینه‌ورزانه نویسنده

۱. همان، ص ۵۳.

۲. برای اطلاع از منبع و دلیل این اقرارهای چندین باره، رک: عبدالحسین نوایی، فتنه باب، اعتضاد السلطنه علیقلی بن فتحعلی، تهران، بابک، ۱۳۶۲، ص ۱۳۲-۱۳۰.





کتاب روبه‌رو شده است، نشان از عمق تشخیص ایشان در شناخت یک انحراف دینی و تشکیل یک آئین انحرافی دارد و ضمناً با گذر زمان و به مدد نشانه‌های روشن تاریخی، هم استعماری بودن بهائیت به آسانی قابل اثبات است و هم صهیونیستی بودن آن! چه اینکه امروزه بعد از گذشت شصت سال از تأسیس رژیم غاصب صهیونیستی، ارتباط ارگانیک و پیوند محکم فرقه بهائیت با این رژیم جعلی یهودی، بر همگان آشکار شده است.

مواهب مظلوم‌نمایی میلانی که در ابتدای نوشتار تنها شامل حال هویدا بود، این بار با توجه به انکار ناپذیری بهایی بودن وی، تمام بهائیان را شامل می‌گردد و باز هم روحانیون شیعه، در نمایش نامه تاریخی میلانی، نقشی خشن و خون‌آشام و ظالمانه دارند! میلانی پس از طرح اتهاماتی از جنس موارد مذکور، به بیان هدف اصلی‌اش از طرح موضوع - البته در لفافه - وارد می‌شود که:

... [در نتیجه فعالیت‌های متنوع روحانیون شیعه علیه بهائیت و باب‌ا، بهایی بودن به برچسبی سیاسی تبدیل شد که اثبات یا انکار آن هر دو سخت دشوار می‌نمود و به همین خاطر، گه‌گاه به عنوان حربه‌ای سیاسی علیه این یا آن شخصیت به کار می‌رفت].<sup>۱</sup>

همان‌طور که مشاهده می‌شود، اشاره نویسنده به اعتراضات مختلفی است که هم‌زمان



حبیب‌الله خان عین‌الملک به همراه اعضای خانواده، امیرعباس و فریدون هویدا نیز در کنار عین‌الملک دیده می‌شوند

۱. عباس میلانی، همان، ص ۵۳.

راه دیگری که عباس میلانی در بری جلوه دادن هویدا از بهایی‌گری طی می‌کند، تمسک به سکوت ایشان از تصریح به بهایی بودن، و تأکید بر لاقیدی و بی‌دینی برادران هویدا است تا از این منظر بتواند از قبح پذیرش آئین خرافی و خودساخته بهائیت در مورد هویدا بکاهد و او را نه یک بهایی دوآتشه که مسلمانی غیر متشرع و لاقید معرفی کند

با حضور فراگیر بهائیان در ارکان قدرت رژیم شاه- که بیشترین موارد آن هم به دوران صدارت هویدا مربوط است- در مجامع مذهبی و سیاسی طرح می‌شد و با توجه به قبح ذاتی بهایی بودن که در جامعه متدین ایرانی شمولیت داشت، پیکان این انتقادات به هویدا و دیگر بهائیان متوجه می‌شد. این است که میلانی می‌خواسته با مظلوم‌نمایی اولاً در بهایی بودن هویدا تردید ایجاد نماید و در مرحله بعد، اعتراضات متدینین و روحانیون به حضور بهائیت در ارکان حاکمیت پهلوی را صرفاً امری سیاسی- نه مقوله‌ای دینی- جلوه دهد!

راه دیگری که عباس میلانی در بری جلوه دادن هویدا از بهایی‌گری طی می‌کند، تمسک به سکوت ایشان از تصریح به بهایی بودن، و تأکید بر لاقیدی و بی‌دینی برادران هویدا است تا از این منظر بتواند از قبح پذیرش آئین خرافی و خودساخته بهائیت در مورد هویدا بکاهد و او را نه یک بهایی دوآتشه که مسلمانی غیر متشرع و لاقید معرفی کند.

او ابتدا در بیانی غیر قابل باور مدعی می‌شود که «در گفت‌وگوی خانوادگی [در خانه عین‌الملک]، هرگز از بهائیت ذکری نمی‌شد»<sup>۱</sup> و در سخنی غیر قابل پذیرش تر از زبان فریدون هویدا نقل می‌کند که «چهارده ساله بودم که برای نخستین بار واژه بهایی را شنیدم. معنای آن را از دوستی جو یا شدم.»<sup>۲</sup> آیا به راستی می‌توان باور کرد که خانواده‌ای اهل مطالعه که در مورد هر موضوعی آزادانه سخن می‌گویند و به بیان میلانی قید و بند دینی هم ندارند، به چه دلیل باید از سابقه اعتقادی پدر و جدشان و پیشینه خانوادگی‌شان بی‌اطلاع باشند؟! این نشان می‌دهد که پروژه تطهیر تاریخی هویدا، در جنبه دینی او هم پیگیری می‌شود و به جای اعتراف و تصریح به بهایی‌گری- که تشکیلاتی سری است و تظاهر به آن لزومی ندارد- از هویدا چهره‌ای بی‌تفاوت به مناسک دینی به نمایش می‌گذارد تا حساسیت کمتری برانگیزد و قضاوت تاریخ در مورد اعتقادات هویدا را مورد تأثیر قرار دهد.

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۵۸.



این است که به گفته میلانی «مناسک مذهبی نقشی در زندگی روزمره برادران هویدا نداشت. در واقع، یکی از نکات چشمگیر خاطرات هویدا، و نیز خاطرات برادرش هویدا، این واقعیت است که در هیچ کدام، تظاهر به تدین محلی از اعراب ندارد.»<sup>۱</sup> بهائیان نیز چون صهیونیست‌ها با تعصبی فراگیر به پیگیری منافع حزبی‌شان می‌پردازند و اصراری به شناخته شدن با عنوان واقعی‌شان ندارند. برگزیدن اسامی و عناوین مذهبی اسلامی در یهودیان شناخته شده‌ای مانند حبیب‌الله ثابت<sup>۲</sup> و حبیب‌الله القانین<sup>۳</sup> نمونه‌های روشنی از این پروژه بهایی - صهیونیستی به دست می‌دهد. این است که میلانی سعی دارد با اثبات نوعی لامذهبی روشنفکرانه برای هویدا، بهایی بودن او را منکر شود.

### از اتهام مخالفت با نواندیشی دینی، تا الهام گرفتن روحانیت از کسروی

عباس میلانی در ادعای غیر مستند و عجیب دیگری، بخش مهمی از روحانیون زمان پهلوی دوم را ملهم از کسروی می‌داند و آنان را خواهان «قرائتی تازه از اسلام» و مخالف با «سنت سینه‌زنی» و «کیش گریه پرستی»، می‌داند و معتقد است در روزهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ و پس از تشکیل حزب توده در ایران و رواج و تسلط اندیشه‌های مارکسیستی در جامعه روشنفکری ایرانی، «بسیاری از روحانیون نیز خواستار قرائتی تازه از اسلام بودند. می‌گفتند جنبه‌های خردستیز و منسوخ باورهای تشیع را باید وانهاد. آنها کیش گریه پرستی و سنت سینه‌زنی و سودای معجزه را از جنبه‌های منسوخ اسلام می‌دانستند. بسیاری از این اندیشه‌ها تحت نفوذ و ملهم از آرای متفکر و مورخ عرفی مسلک مشهور، احمد کسروی بود.»<sup>۴</sup>

میلانی که برای اثبات مدعای خود هیچ سندی ارائه نمی‌دهد، روشن نمی‌کند که این روحانیون در کدام یک از حوزه‌های علمیه سکنی داشته و یا شاگرد کدام عالم دینی

۱. همان.

۲. حبیب‌الله ثابت معروف به «حبیب ثابت پاسال» از سرمایه‌داران یهودی ایران بود که به فرقه بهاییت پیوست و بهایی شد. او مؤسس و نیز چندین سال به عنوان رئیس تلویزیون ایران در عصر رژیم پهلوی مشغول فعالیت بود. برای مطالعه بیشتر پیرامون این شخصیت، رک: دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان (به کوشش)، معماران تباہی؛ سیمای کارگزاران کلوپ‌های «روتاری» در ایران، تهران، کیهان، ۱۳۷۶، ج ۴؛ دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۹، ذیل مدخل ثابت پاسال، نوشته حسن شمسینی غیاثوند؛ جواد کامور بخشایش، «حبیب ثابت پاسال»، مطالعات تاریخی، ۱۳۸۸، ش ۲۴، ص ۱۳۹-۱۰۹.

۳. «حبیب‌الله القانین» و برادرانش که از یهودیان برجسته ایران و از اعضای سازمان فراماسونری بودند در پوشش ظاهری دینی و مسما به نام‌های اسلامی یا ایرانی - مانند: عطاءالله، نجات‌الله، نورالله، حبیب‌الله، فریدون - به فعالیت گسترده در عرصه اقتصاد و سیاست ایران می‌پرداختند. جمع‌آوری اعانه از یهودیان ایران به منظور کمک به تأسیس کشور صهیونیستی یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های حبیب القانین است. برای مطالعه بیشتر پیرامون فعالیت‌های ضد اسلامی و ضد ایرانی وی، رک: فراماسونرها، روتارین‌ها و لایتنرهای ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۳، با مقدمه سید حمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹.

۴. عباس میلانی، همان، ص ۹۸.



میلانی شاید از نخستین کسانی باشد که با الصاص اندیشه‌های التقاطی، انحرافی و الحادی کسروی و جریان تابع او به حوزه علمی و فکری شیعی، سعی در ارایه تصویری مغلوط از فضای حاکم بر این حوزه‌ها دارد و در پی آن است که یک انحراف سازمان یافته و یک جریان انحرافی را با لعاب تجددخواهی دینی و مبارزه با خرافات مذهبی و با شعار بازگشت به اصالت‌های دینی، به حوزه شیعه مرتبط و منتسب سازد

شهیر بوده‌اند - تا انتسابشان به حوزه و روحانیت ثابت شود - و از همه مهم‌تر در کدام کتاب یا مقاله به بیان این خواستار خویش پرداخته‌اند؟! اگر چنین جریان به اصطلاح نوگرایی در حوزه علمیه و در میان بخش مهمی از روحانیون رواج یافته بود، چرا میلانی هیچ اسمی از این انسان‌های به اصطلاح مترقی نمی‌برد؟! شاید منظور میلانی افراد وهابی زده‌ای مانند برقی و حکمی زاده و خرقانی باشند، که باید گفت اولاً ایشان از نوادر حوزوی بوده‌اند که همیشه از طرف قاطبه حوزویان طرد و طرح شده‌اند. بر خورد علما و حوزویان با ایشان نیز درست مانند بر خوردی است که با مروجان تفکرات انحرافی و الحادی -

مانند محمدعلی باب - در سال‌های پیشین وجود داشت.

از این گذشته، اساساً کسی که معجزه را باور ندارد نمی‌تواند خود را مسلمان بنامد، چه رسد به اینکه روحانی اسلام باشد. چه اینکه معجزه واسطه پذیرش نبوت و دلیل صدق بر ادعای پیامبری است و از این رو اگر کسی «سودای معجزه را از جنبه‌های منسوخ اسلام» بداند، در حالی که معجزه پیامبر خاتم (ص) قرآن است، چگونه می‌تواند راه به مسلمانی و پذیرش «ما جاء به النبی» ببرد؟! آیا هیچ عقلی حکم به روحانی بودن چنین کسی خواهد کرد؟!

مخالفت با آموزه‌های عاشورایی مانند «سنت سینه‌زنی و گریه» در رثای سالار شهیدان نیز، از طرف میلانی به عنوان یکی دیگر از مشخصه‌های فکری «روحانیون نواندیش ملهم از کسروی» است. نیک معلوم است که اقامه عزا و سنت سینه‌زنی از نظر سابقه تاریخی و از حیث ریشه‌های عمیق در فرهنگ دینی، چیزی نیست که روحانیون فرضی مدنظر میلانی را یارای مخالفت با آن یا طلب منسوخ کردن آن باشد. نفوذ معنوی عزاداری ابا عبدالله (ع) و قدرت انقلاب آفرینی یاد و نام حضرتش، همواره در طول تاریخ موجب مخالفت با این سیره حسنه بوده است. روشنفکران دینی مدنظر میلانی - که صد البته هیچ سنخیتی با تفکر حوزوی ندارند - با کینه‌ورزی خاصی به جنگ با این سنت‌های دینی برخاسته‌اند. نمود این دشمنی‌ها در میان اهل سنت، وهابی‌گری بوده است.





میلانی اندیشه اصلاحی امام خمینی را که تنها با منطقی کاملاً دینی قابل فهم و تحلیل است، به نظام معنایی روشنفکرانه خویش می‌برد، غافل از اینکه امام نه در نزاع سنت و تجدد می‌گنجد و نه در قالب روشنفکری دینی ملهم از کسروی جایی دارد و نه در چهارچوب پوسیده تحجر و کهنه پرستی سنت‌زده - از جنس آنچه میلانی می‌خواهد امام را به آن منتسب کند - جای می‌گیرد

نکته مهمی که درباره کسروی قابل طرح است، اینکه اگر وی مورد پذیرش جامعه شیعی بود وقتی که به دست یاران شهید نواب صفوی به هلاکت رسید، به چه دلیل می‌بایست تعداد پرشماری از علمای شیعه برای آزادسازی قاتلینش تلاش کنند؟! معنای چنین تلاش‌هایی برای آزادسازی قاتلین کسروی را باید به معنای مرتد و واجب‌القتل بودن کسروی دانست! این در حالی است که در صورت صحت ادعای میلانی، می‌بایست تمام جامعه شیعی درخواست سریع مجازات قاتلش را مطرح می‌کردند. با مراجعه به

شواهد تاریخی معلوم می‌شود نه تنها تلاشی توسط جامعه حوزوی به منظور محکومیت قاتلین کسروی صورت نگرفته، بلکه اصلاً انگیزه قتل او با خواست فقها و بزرگان حوزه نجف مانند علامه امینی و حاج آقا حسین قمی رقم خورده و در قالب مأموریت به نواب صفوی عینیت یافته است. این است که شهید نواب صفوی به عنوان - برنامه‌ریز اصلی ترور انقلابی کسروی - در حالی وارد ایران شد که حکم قتل کسروی را از آنان گرفته بود.<sup>۱</sup> با توجه به مطالب پیش گفته مشخص می‌شود که از طرفی در واقع مرگ کسروی را باید به سنتی‌ترین جریان موجود در حوزه شیعی - یعنی مراجع و بزرگان نجف - منتسب دانست. و از دیگر سو، متجددترین جریان حوزوی شیعی - که ظهور و بروزش را می‌توان در اشخاصی مانند امام خمینی (ره) جست‌وجو کرد - با نگارش کتاب اثرگذاری مانند کشف/سررار، در پی ارایه جوابی کوبنده به افکار التقاطی و الحادی نوچه‌های کسروی، ساحت حوزه علمیه شیعی را از لوث شائبه شیعی بودن افکار امثال کسروی مبرا کردند. این است که کسروی نه در میان طیف سنتی حوزه‌های علمیه شیعه جایگاهی داشت و نه در میان متجددینشان. عباس میلانی شاید از نخستین کسانی باشد که با الصاص اندیشه‌های التقاطی، انحرافی و الحادی کسروی و جریان تابع او به حوزه علمی و فکری شیعی، سعی در ارایه تصویری مغلوپ از فضای حاکم بر این حوزه‌ها دارد و در پی آن است که یک انحراف سازمان‌یافته و یک جریان انحرافی را با لعاب تجددخواهی دینی و

۱. روح‌الله بهرامی، اسنادی از مبارزات جمعیت فداییان اسلام، تهران، جمهوری، ۱۳۹۱، ص ۱۵.  
۲. همان، ص ۱۲.

مبارزه با خرافات مذهبی و با شعار بازگشت به اصالت‌های دینی، به حوزه شیعه مرتبط و منتسب سازد. ادعایی که خالی از مستندات و استدلال‌های قابل قبول است و حتماً برای طرفداران کسروی هم غیر قابل پذیرش خواهد بود.

### روایت میلانی و انتقام تاریخی روشنفکری ضد دینی از امام خمینی

عباس میلانی وارد موضوع اقدامات فرهنگی - سیاسی امام خمینی (ره) در دهه سی شمسی می‌شود و با بیانی خالی از انصاف و ادب، امام را «روحانی نسبتاً گمنامی» می‌شمارد که تنها با «هدف دفاع از ارزش‌های سنتی»، «به رویارویی با این قرائت جدید برخاست»؛ «اما در همان سال‌ها، روحانی نسبتاً گمنامی به رویارویی با این قرائتی جدید برخاست. نامش روح‌الله خمینی و هدفش دفاع از ارزش‌های سنتی تشیع بود.»<sup>۱</sup>

آنگونه که پیداست، نویسنده امام (ره) را از طرفی از بدنه روحانیت به اصطلاح، اصلاح طلب جدا می‌کند و از دیگر سو او را مخالف تجدد و اصلاح طلبی دینی می‌داند و فردی خشن معرفی می‌کند که حکم به اعدام مخالفان دین و مبنای خود می‌داند. میلانی، نوشتن کتاب کشف/سر/را نمونه و نوعی سنت‌گرایی امام برمی‌شمرد.

بدیهی است که میلانی اندیشه اصلاحی امام خمینی را که تنها با منطقی کاملاً دینی قابل فهم و تحلیل است، به نظام معنایی روشنفکرانه خویش می‌برد و در نزاع دامنه‌دار سنت و تجدد جایی برای آن می‌یابد و روشنفکران دینی را - که شاید به تعریف او کسروی هم از همین قماش و بلکه رهبر معنوی آنان باشد - طرفداران تجدد طلبی و اصلاحات دینی معرفی می‌کند و امام خمینی (ره) را طرفدار سنت‌گرایی دینی! او غافل از اینکه امام نه در نزاع سنت و تجدد می‌گنجد و نه در قالب روشنفکری دینی ملهم از کسروی، جایی دارد و نه در چهار چوب پوسیده تحجر و کهنه پرستی سنت زده - از جنس آنچه میلانی می‌خواهد امام را به آن منتسب کند - جای می‌گیرد.

امام خمینی (ره) مجتهدی است زمان آگاه، که متکی به منابع اصیل دینی - و نه بر پایه اجتهادات التقاطی از جنس روشنفکران ضد دین مانند کسروی و روشنفکران دینی مانند شریعتی - بر پایه نظام معنایی و اسلوب اجتهادی اصیل شیعی، در پی باز تولید مفاهیم دینی است. و معلوم است که راه او نه به بی‌راهه روشنفکر مآبی غربی و تجدد کج می‌شود و نه به کژراهه مقدس مآبی جامد و تحجر. این رویه رقیب، که جای روشنفکران دینی و اصلاح‌گران ضد دین را عجیب تنگ می‌کند، موجب شده که این هر دو قماش، امام را با تفاسیری غیر واقعی معرفی کنند و آنگاه به نقدهای کذایی در مورد اندیشه‌ها و

۱. عباس میلانی، همان، ص ۹۸.





عملکردهای امام فرضی مدنظر خویش بنشینند و از این فرگرد، انتقام تاریخی خویش را از روحانیت اصیل و انقلابی بگیرند!

عباس میلانی، آنگاه بلافاصله گریزی به ماجرای تشکیل دادگاه‌های انقلاب می‌زند و با اشاره به صدور حکم اعدام هویدا و به ادعای او محاکمه هزاران نفر دیگر در این دادگاه‌ها، و نیز با پرداخت گزینشی به بخشی از کتاب کشف/سرار، سعی در نمایش چهره‌ای خشن و غیر واقعی از امام خمینی (ره) دارد:

در همان سال‌ها... روح‌الله خمینی... برای نخستین بار نطفه‌های نظریه ولایت فقیه را صورت‌بندی کرد. نظرات روحانیون تجددخواه را خطرناک می‌دانست و در سی و هفت سال پیش از آن هنگام که دادگاه‌های انقلاب، هویدا و هزاران نفر دیگر را به عنوان «مفسد فی الارض» به محاکمه کشیدند، او از «دولت اسلام» می‌خواست که «با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این نشریات را که بر خلاف قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که این یاوه‌سرایی‌ها را می‌کنند در حضور هواخواهان دین اعدام کند و این فتنه‌جویان را که مفسد فی الارض هستند از زمین براندازد تا فتنه‌انگیزان دیگر دامن به آتش فتنه‌گری و تفرق کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز نکنند والسلام.<sup>۱</sup> در خصوص سخنان نویسنده نکاتی قابل پیگیری پژوهشگران است. اولاً حضرت امام خمینی (ره) در ابتدای دهه سی شمسی به قول میلانی «یک روحانی نسبتاً گمنام» نبود بلکه به شهادت اسناد و با تکیه بر خاطرات بزرگان حوزه، او در آن زمان استادی طراز اول در فقه، اخلاق، فلسفه و عرفان بود. پس دفاع امام از شریعت، بارویکردی فقهی و عالمانه بوده است و نه سخن یک روحانی گمنام حوزوی. پس تطبیق عنوان فقهی «مفسد فی الارض» بر خلاف تصور غلط آقای میلانی، نرخ شاه‌عباسی نیست که بدون ضابطه‌مندی فقیهانه بر کسانی تطبیق شود.

از این گذشته کدامین مذهب و آئین را سراغ داریم که در دفاع از حدود اعتقادی‌اش آنچنان تسامح و تساهل به خرج دهد که برخی از روشنفکران به اصطلاح دینی را یارای آن باشد که آموزه‌های بنیادین دینی - مانند اعجاز و عاشورا - را منسوخ بشمارند و یا موزای کهنه‌پرستی بی‌انگارند. میلانی که خود تلاش دارد از مظلومیت تاریخی فرقه استعماری بهائیت سخن براند و به دفاع از پیروان آئینی خود ساخته و زمینی پردازد،

۱. همان، ص ۹۹-۹۸.

امام خمینی (ره) مجتهدی است زمان آگاه، که متکی به منابع اصیل دینی - و نه بر پایه اجتهادات التقاطی از جنس روشنفکران ضد دین مانند کسروی و روشنفکران دینی مانند شریعتی - بر پایه نظام معنایی و اسلوب اجتهادی اصیل شیعی و در پی باز تولید مفاهیم دینی است

چگونه زیر سؤال بردن ضروریات اسلام را مساوی فتنه انگیزی و یاهو سرایی نمی داند و برخورد امام با اجتهادات روشنفکرانه و بی اساس و دفاع از مرزهای دین و شریعت را نوعی خشونت طلبی می داند.

## ۲. تردید در مشهورات زندگی خاندان هویدا

نکته قابل تأمل کتاب میلانی تردید در مورد مشهورات زندگی خاندان هویدا است؛ او در یکی دیگر از همین نکات خلاف مشهور، عزل عین الملک - پدر هویدا - از سمت وزیر مختار ایران در عربستان به سال ۱۳۱۴ ش -

را که به روایت بسیاری از محققین و تاریخ نگاران مربوط به فعالیت های تبلیغی او در جهت ترویج بهائیت بوده است را به موضوع ارتباط وی با سردار اسعد و ملاقات از اسعد در زندان رضاخانی، برگردانده اند که موجبات غضب شاهانه را فراهم آورده و عزل عین الملک را به دنبال داشته است. نکته قابل تأمل این که تنها مستند این ادعای نوپدید میلانی، گفت و گوی او با فریدون هویدا است و طبیعتاً مخاطب راهی برای صحت سنجی این قبیل ادعاها ندارد. این در حالی است که امیر عباس هویدا در کتاب *یاد/یام جوانی*، با زبانی غیر صریح به این مطلب اشاره کرده است. و عباس میلانی همین بیان لفافه ای هویدا به علاوه «وفاداری راسخ پدرش نسبت به دوستان خود» را مبنای رسیدن به چنین تحلیلی قرار داده است.<sup>۱</sup> به عقیده عباس میلانی، اینکه علت عزل عین الملک، اعتراض مقامات سعودی به تبلیغات او به نفع بهائیت باشد، تأویلاتی است که منتقدین هویدا آن را ابداع کرده اند؛ «منتقدین هویدا باز نشستگی پدرش را به عواملی دیگر تأویل می کنند. می گویند عربستان سعودی به فعالیت های تبلیغاتی عین الملک در دفاع از کیش بهائیت اعتراض کرد و عزلش نتیجه همین اعتراضات بود.»<sup>۲</sup>

با مراجعه به اسناد تاریخی، پیوند عمیق «عین الملک» با بهائیت، و اقدامات پر شمار او در جهت ترویج بهایی گری در لبنان، سوریه و عربستان، بدیهی و غیر قابل انکار می نماید که بازخوانی برخی از این اسناد، خالی از لطف نیست.

عین الملک در پی تقرب خاص پدرش به دستگاه رهبری بهائیان، امکان آن یافت که

۱. همان، ص ۴۸۰.

۲. همان، ص ۶۲.





در جوانی منشی و کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء باشد.<sup>۱</sup> به این موضوع در زبان «فاضل مازندرانی» نیز به گونه‌ای دیگر اشاره رفته است:

... میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت [عبدالبهاء] صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه خط مبارک نوشت و در سنین اولیه، نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید.<sup>۲</sup>

تقرب پدر هویدا به رهبر بهائیان تا بدان پایه است که عباس افندی، در نامه‌ای خطاب به عزیزالله خان و رقاء در تهران، از وی می‌خواهد که برای عین‌الملک، کاری دست و پا کنند.<sup>۳</sup> این است که ظاهراً «عین‌الملک» به مدد همین سفارشات وارد وزارت خارجه می‌شود و مدت مدیدی در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) عهده‌دار مقام کنسولگری می‌شود. در کنار این مسئله، تخصیص لقب عین‌الملک «بهاء‌السلطان» نیز شاهد دیگری بر وابستگی او به بهائیت است.<sup>۴</sup>

موضوع «مأموریت یافتن عین‌الملک به منظور تبلیغ بهائیت در کشورهای عربی» نیز، در برخی از مطبوعات قدیمی، منعکس شده است.<sup>۵</sup> این است که برخی از مورخین پدر هویدا را - نه فقط مبلغ بهائیت که - از سران بهائیت شمرده‌اند.<sup>۶</sup> تصریح به بهایی بودن عین‌الملک موضوعی است که در کتاب *جیمز بیل - مورخ و تحلیل‌گر معاصر امریکایی -* نیز منعکس است.<sup>۷</sup>

گذشته از تصریحات مذکور، سند مهمی در پرونده امیرعباس هویدا وجود دارد که در آن هم به بهایی بودن عین‌الملک و پسرش تصریح شده و هم به ارتباط پیوسته و ارگانیک بهائیان ایران با رژیم اسرائیل. یعنی این سند، نمودی از عمق نفوذ بهائیان در دربار پهلوی از سوئی، و وابستگی جامعه بهائیان ایران به اسرائیل است. در این سند که با عنوان «درباره فعالیت بهائیان شیراز» آغاز شده، آمده است:

۱. رک: منوچهر صادقی، «هویدا، بی‌نقاب، بی‌رتوش»، *تاریخ معاصر ایران*، س ۱۳، ش ۵۰، تابستان ۱۳۸۸؛ به نقل از بهرام افراسیابی، *تاریخ جامع بهائیت*، تهران، مهر خام، ۱۳۸۲، ص ۷۲۳-۷۲۲؛ و عبدالحسین آیتی، *کشف‌الحیل*، تهران، ظهور، ۱۳۰۷، ص ۲۱۱.

۲. همان، به نقل از میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهور الحق*، تهران، آزرندگان، بی‌تا، ج ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸.

۳. منوچهر صادقی، همان؛ به نقل از عبدالبهاء، *مکاتیب عبدالبهاء*، کردستان، العلمیه، ۱۳۳۰ ق، ج ۲، ص ۲۶۳.

۴. منوچهر صادقی، همان، ص ۶۴۶.

۵. همان، به نقل از *مجله چهره‌نما*، ش ۲۹، رمضان ۱۳۵۰.

۶. مصطفی الموتی، *باز یگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷*، لندن، بی‌نا، ۱۳۶۸، ص ۱۱۴.

۷. منوچهر صادقی، همان، ص ۶۴۷، به نقل از جیمز ای بیل JAMES ABILL، *عقاب و شیر*، ترجمه مهوش غلامی، تهران، کوبه، ۱۳۷۱، ص ۲۶۹.



... عباس اقدسی که سخنران کمیسیون [نشر نفعات الله] بود، اظهار داشت جناب آقای اسدالله علم وزیر دربار سلطنتی به ما لطف زیادی نموده‌اند. مخصوصاً جناب آقای امیرعباس هویدا (بهایی و بهایی زاده)، انشاءالله هر دو نفر کدخدای کوچک بهائیان می‌باشند، گزارشاتی از فعالیت‌های خود به بیت‌العدل اعظم الهی مرجع بهائیان می‌دهند. حضرت بهاءالله می‌فرماید (عن قال الله عن تصرف فیها) دولت اسرائیل در جنگ سال ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده، ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می‌کنیم. ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احبای ایران طرح می‌نمایند. پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارت‌خانه‌ها یک جاسوس داریم و هفته‌ای یک‌بار که طرح‌های تهیه شده وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریامهر می‌رسد، گزارشاتی در زمینه طرح به محفل‌های روحانی بهایی می‌رسد. مثلاً در لجنه پیمان کار کادر بهائیان ایران هر روز گزارش خود را در زمینه ارتش ایران در این که چگونه اسلحه به ایران وارد می‌شود چگونه چتربازان را آموزش می‌دهند به محفل روحانی بهائیان تسلیم می‌نمایند.<sup>۱</sup>

تصریح به بهایی بودن هویدا و پدرش و نیز بیان اینکه عین‌الملک از مبلغین بهایی است، در سند دیگری از ساواک، از زبان پروفسور حسابی بیان شده است. در سند شماره ۳۲۲/۱۶۶۹ به تاریخ ۴۳/۱۱/۱۹ با موضوع «جلسه منزل دکتر حسابی»، آمده است: ... در این جلسه دکتر محمود حسابی ضمن انتقاد از عباس هویدا (نخست‌وزیر)، اظهار می‌داشت هویدا پسر عین‌الملک از مبلغین بهایی است و خود او نیز بهایی می‌باشد و اضافه گردید بدین ترتیب در وضع موجود اوضاع به نفع بهایی‌ها تغییر کرده است. دکتر حسابی ادامه داد در کابینه عباس هویدا مهندس روحانی نیز بهایی است.<sup>۲</sup>

این سخنان دکتر حسابی مربوط به پس از ترور منصور و روزهای نخستین نخست‌وزیری هویدا است. سخنان دکتر حسابی از این جهت اهمیت ویژه دارد که وی سال‌های نوجوانی و جوانی را به همراه خانواده در بیروت گذرانده و دانشجوی کالج

۱. / امیرعباس هویدا به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. همان، ص ۱۵۵.



امریکایی بیروت در دهه ۱۲۹۰ ق (۱۳۰۰ ش) بوده است. در این زمان هویدا نیز به همراه خانواده در بیروت ساکن بود. از این گذشته، دکتر حسابی با منصور (دوست، همکار و باجناب هویدا) نیز ارتباطاتی داشته، به دولت او کمک مشورتی می‌داده است که از این حیث اطلاعات حسابی در مورد هویدا (وزیر دارایی منصور) را می‌توان عمیق و گسترده و قابل اعتنا تلقی کرد.<sup>۱</sup>

پس از ذکر قرائن مربوط به بهایی بودن هویدا و پدرش، پیرامون توجیه غیر عاقلانه میلانی در مورد علت عزل عین‌الملک، سؤالی که قابل طرح است اینکه اگر حقیقتاً فردی در قواره عین‌الملک - که از کارمندان درجه دوم وزارت خارجه است - مبعوض شخصی مانند رضاخان قرار گیرد، آیا به عزل او از مقام وزیر مختاری عربستان اکتفا می‌شود؟! به نظر می‌رسد نقد مشهوراتی از این دست و یا تردید در آنها، مسیری است که میلانی در جهت تبرئه هویدا و خاندانش از بهایی بودن، پیموده است.

### ۳. تبرئه عباس هویدا از اتهام قاچاق در دادگاه فریضیه‌سازی عباس میلانی

عباس میلانی با ورود به ماجرای قاچاق در سفارت ایران در فرانسه که طی آن هویدا، منصور و برخی دیگر از دیپلمات‌ها نقشی روشن در قاچاق ارز و طلا داشته و در این رابطه دستگیر شده‌اند، با بیانی بسیار هنرمندانه و ساختارمند، سعی کرده هویدا را از این اتهام - البته اثبات شده تاریخی - تبرئه و تطهیر کند. واکاوی مثنی سیره‌نویسی میلانی

۱. رک: منوچهر صادقی، همان، ص ۶۵۵.





میلانی در فصل «زائر پاریس» به طور اشاره‌وار و در فصل «بازگشت به پاریس» به طور تفصیلی به موضوع قاچاق ارز و طلا توسط هویدا و منصور و دستگیری‌شان، وارد شده، با انبوهی از اتهام‌زنی‌های بی‌سند به اصحاب رسانه، سیاستمداران وقت، و تاریخ‌نگاران بی‌غرض، و با تمسک به احتمالات فرضی باورناپذیر - که منشأیی غیر از تخیلات خودش ندارد - و از همه مهم‌تر با اتکا به اسناد وزارت خارجه فرانسه که فقط وی موفق به مشاهده آنها شده و به قول خودش اجازه عکس‌برداری از آنها هم نداشته! سعی در تبرئه هویدا از این اتهام آشکار دارد

در این موضوع خاص، می‌تواند سرآغازی بر اطلاع از یک سیره تاریخی‌نگاری روشنفکرانه و جهت‌دار تلقی گردد؛ سیره افرادی که به طرز عجیبی با کتمان بخشی از حقایق و یا تحریف بخش‌های دیگر، در پی نگارش جهت‌دار تاریخ و به یک معنا در پی ایجاد تحریف و انحراف در آن هستند.

میلانی در فصل «زائر پاریس» به طور اشاره‌وار و در فصل «بازگشت به پاریس» به طور تفصیلی به موضوع قاچاق ارز و طلا توسط هویدا و منصور و دستگیری‌شان، وارد شده، با انبوهی از اتهام‌زنی‌های بی‌سند به اصحاب رسانه، سیاستمداران وقت، و تاریخ‌نگاران بی‌غرض، و با تمسک به احتمالات فرضی باورناپذیر - که منشأیی غیر از تخیلات خودش

ندارد - و از همه مهم‌تر با اتکا به اسناد وزارت خارجه فرانسه که فقط وی موفق به مشاهده آنها شده و به قول خودش اجازه عکس‌برداری از آنها هم نداشته، سعی در تبرئه هویدا از این اتهام آشکار دارد.

نویسنده ابتدا تنها راه وصول به حقیقت در مورد پرونده قاچاق هویدا را اسناد وزارت خارجه فرانسه معرفی می‌کند و مدعی می‌شود که «برای من از همان آغاز مسجل بود که در این کلاف سردرگم، تنها با تکیه به آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه می‌توان غث و سمین، و شایعه و واقعیت را از هم جدا کرد و چند و چون یکی از اتهامات دادگاه انقلاب علیه هویدا را به محک‌سنجش گذاشت.»<sup>۱</sup> اسنادی که البته باز به ادعای نویسنده «در پرونده‌ای جداگانه بایگانی است و برای مدت شصت سال بسته است.»<sup>۲</sup>

نویسنده پس از آنکه همه اسناد و شواهد تاریخی و گزارشات مطبوعاتی را نادیده می‌گیرد و پس از آنکه همه راه‌ها در کشف حقیقت در موضوع را منحصر به محتویات پرونده قاچاق ارز و مواد مخدر در وزارت خارجه فرانسه می‌کند، مدعی می‌شود

۱. عباس میلانی، همان، ص ۱۲۰.

۲. همان.



اگر نمی‌توان جز در محکمه‌ای عادلانه به اثبات بی‌گناهی یا گناه‌کاری افراد نشست، اساساً میلانی به چه دلیل با تمسک به چنین گزارشات سستی که ریشه در شایعه یا اتهام دارند، خود را در جایگاه قاضی عادل فرض کرده و هویدا را بی‌گناه قطعی پنداشته است؟! اگر این اسناد [اسناد وزارت خارجه فرانسه] اساساً قابل اتکا نیستند، نقیباً و اثباتاً همین حکم در همه آنها جاری است و نمی‌توان به طور جهت‌دار از آنها استفاده کرد

اجازه‌ای خاص برای مطالعه این اسناد یافته که البته سندی در این رابطه ارائه نمی‌دهد و از ارایه تصویر چنین اجازه ویژه‌ای پرهیز می‌کند! او آنگاه در مرحله بعدی، مدعی می‌شود در اجازه‌نامه‌ای که «بر حسب قانون ویژه آرشیو»، دریافت کرده بود، «تنها محدودیت و شرطی که قید شده بود، این بود که حق نخواهم داشت از هیچ کدام از این اسناد عکس برداری کنم.»<sup>۱</sup> همان‌گونه که مشاهده می‌شود او همه ابزار صحت‌سنجی را از محققین سلب می‌کند و خواننده را مرحله به مرحله در محدودیت قرار می‌دهد تا آنجا که راهی جز پذیرش روایت او از ماجرا باقی نماند. این است که نویسنده در گام بعدی با اعتماد به نفسی

کامل مدعی می‌شود روایت خودش از ماجرا «یکسره مبتنی بر اسناد آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه است.» و اینکه این روایت «در بیش و کم تمامی زمینه‌های اصلی، حقیقت‌داستان با آنچه تاکنون در این باب گفته و شنیده و پذیرفته شده، تفاوت اساسی دارد.»<sup>۲</sup> میلانی با تمسک به همین تمهیدات سست، مدعی می‌شود که «در هیچ جای این گزارش [پلیس فرانسه که در پرونده وزارت خارجه بود]، ذکری مستقیم یا غیر مستقیم از هویدا نیست.»<sup>۳</sup> بر اساس روایت شخصی و گزارش کاملاً شخصی آقای میلانی، در مصادره به مطلوبی دیگر، از «قرائت کل پرونده» تصریح به بی‌گناهی هویدا نتیجه گرفته می‌شود:

در واقع به گمان من، با قرائت کل پرونده، تنها می‌توان به دو استنتاج قطعی رسید: هویدا بی‌گناه بود، و [ازین العابدین] راهنما دست کم به ادعای وزیر امور خارجه [فرانسه] به خاطر فعالیت‌هایی که به ظاهر به خاطر منافع شخصی انجام داده بود، عنصر نامطلوب شناخته شد.<sup>۴</sup>

گذشته از رویه غیر علمی میلانی در مستندسازی و اثبات بی‌گناهی هویدا، او خود در

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۶.

۴. همان، ص ۱۲۶-۱۲۵.

موارد متعدد هم به اشتباهش در نحوه گزارش از پرونده وزارت خارجه فرانسه اذعان دارد و هم سندیت و قطعیت گزارشات مندرج در پرونده را زیر سؤال برده است. ذکر نمونه‌هایی از این موارد، مؤید ادعای نگارنده خواهد بود؛ عباس میلانی پس از آنکه با تکیه بر اسناد وزارت خارجه فرانسه در نوشتارش به موضوع دخالت زین‌العابدین راهنما- کسی که هویدا را به پست جدید در فرانسه دعوت کرد- در موضوع قاچاق اشاره می‌کند، و بعد از آنکه توسط برخی از بستگان زین‌العابدین راهنما- مجید و علی راهنما- مورد انتقاد و اعتراض جدی قرار می‌گیرد، به ناچار به اشتباهاتش در گزارش اسناد، اعتراف می‌ورزد. او خود تصریح دارد که:

در متن انگلیسی، متأسفانه به جای نقل عین عبارت گزارش، یعنی ذکر این که «فرد بالاتری در سفارت» از این فعالیت‌ها خبر داشت و سود جسته بود، نوشته بودم «وزیر مختار، راهنما از این فعالیت‌ها مطلع بود...». از محتوای کلام و ساخت عبارت من چنین برمی‌آمد که در خود گزارش پلیس هم از راهنما به عنوان این «فرد بالاتر» نام برده شده، که چنین نیست.<sup>۱</sup>

نویسنده آنگاه که با این اشتباه فاحش در متن انگلیسی کتابش مورد انتقاد قرار گرفته، با پذیرش این اشتباه، به توجیه اقدام خود دست می‌یازد و چنین می‌گوید:

از آنجا که دولت فرانسه راهنما را «به خاطر فعالیت‌هایی که به ظاهر به خاطر منافع شخصی انجام داده»، در عمل عنصر نامطلوب شناخته بود، من هم این «فرد بالاتر» را راهنما فرض کردم. ایراد کارم در این بود که در متن انگلیسی، این فرضیه شخصی را به شکلی صورت‌بندی کردم که خواننده قاعدتاً آن را بخشی از گزارش پلیس می‌انگارد و چنین صورت‌بندی، کاری نادرست بود.<sup>۲</sup>

اشتباه دیگری که نویسنده خود به آن اعتراف دارد، اضافه کردن واژه‌ای است که در متن گزارش پلیس و اصل سند نیامده است:

در متن انگلیسی کتاب حاضر... نوشته بودم که ماشین سفارت «به کرات» برای انتقال ارز به کار گرفته شده و از فحوای عبارت من چنین برمی‌آمد که واژه «به کرات» در اصل گزارش پلیس آمده که چنین

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان.





نیست.<sup>۱</sup>

فارغ از اشتباهات سهوی یا عمدی نویسنده در نقل محتوای اسناد، نکته قابل توجه در روایت میلانی از اسناد مذکور، استفاده جهت‌دار از آنهاست؛ به گونه‌ای که او وقتی می‌خواهد از این اسناد در اثبات بی‌گناهی هویدا استفاده کند، نتیجه استنتاجات خود از اسناد را قطعی می‌شمارد و می‌گوید:

در واقع به گمان من، با قرائت کل پرونده، تنها می‌توان به دو استنتاج قطعی رسید: هویدا بی‌گناه بود، و...<sup>۲</sup>

اما آنگاه که به موضوع مربوط به اتهامات زین‌العابدین راهنما- منعکس در اسناد- وارد می‌شود، در چرخشی تاکتیکی، محتوای گزارشات مندرج در پرونده قاچاق را ناشی از اتهامات مقامات فرانسوی، یا مشتی شایعه می‌داند که اثبات‌کننده چیزی نیست:

...از آنجا که آن چه در پرونده‌ها در مورد رهنما، و دیگران، گفته شده صرفاً یا اتهامات مقامات فرانسوی یا شایعه‌اند، و در دادگاهی مورد سنجش و قضاوت قرار نگرفته‌اند، صرف ذکر این اتهامات در اینجارا نباید نشان‌گناه‌کاری این افراد دانست. گناه‌کاری یا بی‌گناهی تنها در دادگاهی عادلانه تعیین‌پذیر است.<sup>۳</sup>

سخن آنکه اگر نمی‌توان جز در محکمه‌ای عادلانه به اثبات بی‌گناهی یا گناه‌کاری افراد نشست، اساساً نویسنده به چه دلیل با تمسک به چنین گزارشات سستی که ریشه در شایعه یا اتهام دارند، خود را در جایگاه قاضی عادل فرض کرده و هویدا را بی‌گناه قطعی پنداشته است؟! دیگر آنکه اگر این اسناد اساساً قابل اتکا نیستند، نفیاً و اثباتاً همین حکم در همه آنها جاری است و نمی‌توان به طور جهت‌دار از آنها استفاده کرد.

از این گذشته، وقتی نویسنده در نقل، مراعات امانت را نمی‌کند و روایتش از اسناد، حاوی اشتباهات فاحش و حذف و اضافه‌های فراوان است، چه جای اطمینان به سخن چنین محقق‌باقی می‌ماند، آن هم در صورتی که امکان دسترسی به چنین اسنادی- و به تبع آن، امکان صحت‌سنجی ادعاهای نویسنده- وجود ندارد؟! مخصوصاً که خود نویسنده اعتراف دارد که «لحن و صورت‌بندی» اش از گزارش اسناد وزارت خارجه فرانسه ناصحیح و غیر مجاز بوده، «روایت [ش از گزارش پلیس فرانسه]، نادقیق و نادرست» بوده است. با این همه، وقتی موجبات تردید بیشتر پیرامون روایت میلانی

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۲.

وقتی موجبات تردید بیشتر پیرامون روایت میلانی پیدا می‌شود که بدانیم، خود او معترف است که هنوز هم ایراداتی در روایتش هست که بر طرف نشده است: «... تردیدی ندارم که هنوز هم در بخش‌هایی از این روایت ایراد وجود دارد.»

پیدا می‌شود که بدانیم، خود او معترف است که هنوز هم ایراداتی در روایتش هست که بر طرف نشده است؛ «... تردیدی ندارم که هنوز هم در بخش‌هایی از این روایت ایراد وجود دارد.»<sup>۱</sup>

راه دیگری که میلانی در اثبات عدم دخالت هویدا در موضوع قاچاق می‌پیماید، به انکار شواهد موجود و ایجاد تردید در آنها ختم می‌شود. فرضیه میلانی با وسط کشیدن پای «هوشنگ دولو» - یکی از مرتبطین دربار پهلوی و از سرمایه‌داران فاسد - به ماجرا شکل می‌گیرد.

او سوابق سوء این شخص را عامل خوبی می‌یابد که به واسطه آن بتواند فرضیه‌اش را تکمیل کند.<sup>۲</sup>

در پرده دیگر نمایشنامه میلانی، نقش نخست را مطبوعات ایرانی بازی می‌کنند که به عقیده او «روزنامه‌ها و مجلات ایران با ولعی تمام ماجرای پاریس را دنبال می‌کردند، بسا که درباره آن اغراق هم می‌کردند.»<sup>۳</sup> «اغراق‌گویی»، «سیاسی‌کاری»، «تخطئه [غیر واقعی] سیاست‌ها و تشکیلاتی رقیب»، «دوری از اصول و قواعد مسئولیت روزنامه‌نگاری»، «عدم اجرای قوانین مربوط به تهمت و افتراء [مطبوعاتی] در ایران»، «عدم تمایز مرز کندو‌کاو روزنامه‌نگارانه و جنجال‌آفرینی و هوچی‌گری»، «فرصت‌طلبی برخی از روزنامه‌نگاران و استفاده ابزاری از مطبوعات به منظور باج‌گیری»، از دیگر عناوین و اتهاماتی است که عباس میلانی تنها به بهانه نگارش اخبار مربوط به پرونده قاچاق هویدا، متوجه جامعه مطبوعاتی ایران در آن زمان کرده است.<sup>۴</sup>

نویسنده با طرح این اتهامات - به قول خودش اثبات نشده - آن هم در حجمی وسیع، سعی دارد تمام اخبار و گزارشات منعکس در مطبوعات ایرانی را غیر معتبر و ناشی از نوعی غرض‌ورزی سیاسی یا «عدم توجه هویدا به باج‌خواهی روزنامه‌نگاران» معرفی کند. بدیهی است با فرض صحت همه ادعاهای میلانی در مورد مطبوعات ایرانی، هویدا با حضور در مجامع مختلف روشنفکری و با وجود برخورداری از رانت وسیع قدرت و ثروت که او را به اوج قدرت سیاسی رسانده بودند، کسی نیست که ناآشنا با

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۷-۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. همان، ص ۱۲۸.

انتظار رأفت روشنفکرانه میلانی از دادگاه اسلامی از مسیر حماقت و استحمار می‌گذرد چرا که میلانی خود پیش‌تر پاسخ اشکالش را داده و از هویدا مردی دودوزه‌باز به نمایش گذاشته که به اقتضای منافعش از هر ابزاری - حتی تمسک به دروغ در دفاع از جنایت‌های رژیم شاه - ابائی ندارد و حال انتظار او از دادگاه اسلامی - به عنوان اعتماد و فرصت دادن به موجودی مثل هویدا - چه جایگاهی دارد؟!

این بازی مطبوعاتی باشد و یا فردی دست‌بسته و مظلوم در این عرصه شناخته شود؛ همانگونه که خود نویسنده نیز به این موضوع اذعان دارد که «برخلاف اکثر سیاست‌مداران ایرانی آن زمان که داغ و درفش و دینار را تنها راه اداره مطبوعات می‌دانستند، هویدا به مسئله از زاویه‌ای پیچیده‌تر و مدرن می‌نگریست. می‌دانست که ارباب مطبوعات را چگونه می‌توان راضی نگاه داشت.»<sup>۱</sup>

با این وجود حتی اگر نشر دخالت هویدا در موضوع قاچاق را ناشی از توطئه‌ای مطبوعاتی فرض کنیم، که عده‌ای با توسل به درفش و دینار مقدماتش را فراهم کرده بوده‌اند، باز هم هویدا به قول نویسنده با نگاهی مدرن، دست بالا را در

موضوع مطبوعات داشته است. استفاده ابزاری هویدا از مطبوعات - با همین نگاه مدرن به این مقوله - به حد افراط کشیده شده بود و او در اواخر صدارتش به این نتیجه رسیده بود که «برای حل هر مسئله، کافی است آن را در عرصه مطبوعات و افکار عمومی حل کرد.»<sup>۲</sup> او همچنین از طریق توسل به برخی دوستان مطبوعاتی‌اش - مانند ادوارد سابلیه از خبرنگاران نشریه/مومند - «سیاست‌های مورد نظر خود را تقویت می‌کرد و گاه جنگ و جدال‌های سیاسی خویش را از همین راه پیش می‌برد.»<sup>۳</sup>

با توجه به این بسط ید در حیطه قدرت سیاسی و مطبوعاتی - به طور توأمان - آیا پذیرفتنی است که هویدا نتواند از پس یک شایعه و اتهام بی‌اساس برآید و پاسخی روشن برای تاریخ داشته باشد؟! ناتوانی هویدا در محو نقش خود در ماجرای پاریس، نشان از واقعیتی روشن و انکارناپذیر دارد که ورود در حیطه ایجاد تردید در چنین واقعیتی، حیثیت سیاسی و مطبوعاتی هر کسی را به مخاطره می‌اندازد.

پرده دیگر نمایشنامه میلانی با هدف رفع اتهام قاچاق، طرح فرضیه‌ای است که در آن جریانی داخلی را طراح یک توطئه پیچیده معرفی می‌کند که خواسته از سرداری و همراهانش انتقام بگیرد و از قضای روزگار پسی هویدا و منصور را به این ماجرا باز کرده

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. همان.

۳. همان.

است. این است که نویسنده در تحریفی روشن، اولین مقاله در این موضوع را به روزنامه حزب مردم منتسب می‌کند و مدعی می‌شود «نخستین باری که اسم هویدا به ماجرا کشیده شد، در مقاله‌ای در شماره ۱۴ بهمن ۱۳۲۵ روزنامه مردم ارگان حزب توده ایران بود.»<sup>۱</sup> او با بیان این موضوع - البته نادرست - بعداً چنین نتیجه می‌گیرد که این مقاله حاصل دشمنی حزب مردم با هویدا بوده، البته به نظر نویسنده «علت واقعی خصومت [روزنامه] مردم با هویدا و منصور نامعلوم است و نویسنده با طرح این مسئله، راه گمانه‌زنی و حدس را به موضوع باز می‌کند: «در این زمینه چاره‌ای جز حدس و گمان نیست.»<sup>۲</sup>

او آنگاه در فرضیه‌سازی تاریخی‌اش، «هویدا را به عنوان وجه‌المصالحه و قربانی یک نزاع سیاسی» معرفی می‌کند که در نتیجه دشمنی قوام و سپهبدی - شوهر خاله هویدا و یکی از وزرای کابینه هویدا - با حزب توده، به وقوع پیوسته است. او آنگاه با طرح یک سؤال، اینچنین به تأیید فرضیه‌سازی خود می‌پردازد: «آیا حمله به هویدا در واقع تلاشی برای ضربه زدن به قوام و سپهبدی بود؟»<sup>۳</sup> او آنگاه پاسخ به این سؤال و در واقع رد نظریه خود را منوط به تحقق محال می‌کند و می‌گوید: «تنها زمانی می‌توان جواب این پرسش را به قطع دانست که به آرشیوهای حزب توده و سازمان‌های جاسوسی شوروی دسترسی بتوانیم داشت.»<sup>۴</sup> همان‌طور که مشاهده می‌شود، نویسنده با آوردن چنین تعبیری عملاً امکان قضاوت در مورد نظریه خود را به امری تقریباً تحقق‌ناپذیر منوط کرده است. او برای تردیدناپذیر بودن این نظریه، انتشار خبر دخالت هویدا در موضوع قاچاق در دیگر نشریات ایرانی مانند مجله *خوندنی‌ها*، راه، بازتاب و باز نشر انتشار مقاله روزنامه مردم معرفی می‌کند:

مقاله [روزنامه] مردم را مجله *خوندنی‌ها* تجدید چاپ کرد. در سال‌های بعد، وقتی زمزمه مزمن «گذشته مرموز هویدا» بر سر زبان‌ها افتاد، معمولاً دیگر کسی به سرچشمه اصلی اما مشکوک مقاله، یعنی مردم، اشاره نمی‌کرد و مستند اغلب راویان بعدی داستان، همان مجله نسبتاً معتبر تر *خوندنی‌ها* بود. به دیگر سخن، به تدریج منشأ اصلی مقاله

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۳۲.





از خاطره‌ها محو شد.<sup>۱</sup>

قضایوت در مورد نظریه تاریخ‌سازانه عباس میلانی اما نه نیاز به حدس و گمان دارد و نه دسترسی به «آرشیوهای حزب توده و سازمان‌های جاسوسی شوروی» را لازم می‌آورد، بلکه با اندک دقت و مطالعه، معلوم می‌شود که طرح او از بنیان، بر باد است. چه اینکه بر طبق اسناد موجود، همزمان با انتشار مقاله روزنامه مردم به تاریخ ۱۴ بهمن، روزنامه کیهان همان روز، به این موضوع به طور مبسوط پرداخته است.<sup>۲</sup> و بعدتر به تاریخ ۱۹ بهمن - همزمان با انتشار خبر در مجله خواندنی‌ها - کیهان در سرمقاله‌ای به قلم عبدالرحمن فرامرزی، با صراحت به توقیف هویدا اشاره کرد و آن را موجب خجالت و ننگ دانست.<sup>۳</sup>

نکته دیگری که فرضیه میلانی را زیر سؤال می‌برد، انعکاس خبر مشارکت هویدا در نشریات فرانسوی است که قطعاً اتهامات و احتمالاتی که نویسنده در مورد مطبوعات ایرانی مطرح کرده است، در مورد آنها قابل طرح نیست. به عنوان نمونه ۲۲ سال پس از ماجرای پاریس، و به دنبال سفر هویدا به فرانسه و دیدارش با رئیس‌جمهور این کشور، مجله کاناران شنه نوشت:

امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران که با ژیسکار دستن رئیس‌جمهور فرانسه [دیدار کرد، فرانسه را خیلی دوست دارد چون او در گذشته دبیر دوم سفارت فرانسه در پاریس بود ولی افسوس که در کار زشت قاچاق مواد مخدر شرکت کرد و او را از فرانسه اخراج کردند.<sup>۴</sup>

دلیل دیگر بر رد مدعای تخیلی و فرضیه موهوم میلانی اینکه بر طبق اسناد موجود، هویدا از کسانی است که ارتباط گرمی با روشنفکران چپ داشته و به قول برخی - که میلانی هم به آن اذعان دارد - یک روشنفکر چپ‌گرای غیر قابل اصلاح خوانده می‌شده است. از این نظر به صرف اثبات رابطه هویدا با سران حزب توده، و بدون نیاز به اثبات کمونیست بودن او، نمی‌توان پذیرفت که هویدا این‌گونه مبعوض دوستان صمیمی خود قرار گیرد و توطئه‌ای چنین پیچیده علیه طراحی شود. ارتباط صمیمانه هویدا با کمونیست‌های مشهور و نیز نشانه‌های روشنی از ارتباط ارگانیک او با احزاب چپ‌گرا در

۱. همان.

۲. رک: کیهان، ۱۴ بهمن ۱۳۲۵؛ به نقل از نیمه پنهان؛ سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، ج ۱۴ (امیرعباس هویدا)، دفتر پژوهش‌های کیهان، ص ۳۶.

۳. نیمه پنهان، همان؛ خسرو معتضد، هویدا، سیاست‌مدار پیپ، عصا و گل/ارکیده، تهران، البرز، ۱۳۸۶.

۴. خسرو معتضد، همان، ص ۳۳۳.



آیا از اینکه دادگاه اسلامی مقهور مکر این سیاست مدار کهنه کار نشده و فرصت فریب کاری مجدد به او نداده که با چوب زدن به مرده - بخوانید شاه و رژیم او - و با راهبرد فرار به جلو، هم خود را برهاند و هم معتمد حکومت اسلامی شود، باید هویدا را «قربانی نقض حقوق بشر اسلامی» دانست و محاکمه و مرگ او را «ترور انقلابی» نامید، که معنای روشنش ظالم بودن حکومت اسلامی و مظلومیت هویدا باشد!

انتشار یادداشت‌های پاریس - به سال ۱۳۴۵ - راننشانه نجابت و دوراندیشی هویدا می‌پندارد و معتقد است «[هویدا] می‌خواست با سکوت خود، سدی در برابر آوارشایعات بر آورد.»<sup>۳</sup>

نویسنده با مسکوت گذاشتن تکذیبیه غیر قابل پذیرش هویدا، در تبرئه خودش، سانسور و سکوت هویدا را دلیلی بر اثبات بی‌گناهی او می‌گیرد و دادگاه انقلاب را به واسطه گنجاندن اتهام قاچاق ارز و مواد مخدر، در کیفرخواست هویدا، به بدترین شکل ممکن تقبیح و تنقیص می‌کند. آیا به راستی اگر میلانی را بر کرسی قضاوت بنشانیم، می‌تواند از چنین اتهام روشنی چشم ببوشد و آن را حتی در کیفرخواست هم نیاورد؟ آیا اساساً سکوت و سانسور فردی مانند هویدا، می‌تواند دلیل بر براءت او از انواع اتهامات باشد؟ معلوم نیست نویسنده در کدامین محکمه، چنین رویه غیر عاقلانه‌ای را برای اثبات بی‌گناهی افراد سراغ دارد که آن را سنجه عدالت دادگاه انقلاب معرفی می‌کند!

#### ۴. کاربست یک تئوری ادیبانه در تاریخ‌نگاری

یکی از مسائل مهمی که در نقد کتاب معمای هویدا/ باید مدنظر قرار گیرد، سبک و روش نگارش کتاب و نوع نگاه نویسنده به مقوله‌های تاریخی است. باید دید آیا نویسنده اساساً در نگارش کتاب معمای هویدا، به دنبال نوعی تاریخ‌نگاری بوده است یا اثر او را

۱. نورالدین کیانوری، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۳۸۰.

۲. انور خامه‌ای، پنجاه نفر و سه نفر، تهران، هفته، ۱۳۶۳، ص ۱۱۲.

۳. عباس میلانی، همان، ص ۱۳۴.





میلانی با همه ادعای سعی‌اش در بی‌طرفی، غیر جهت‌دار و بی‌غرض نویسی، نتوانسته است از دامن این خشونت خاص «زندگی‌نامه‌نویس‌ها» فرار کند و این خشونت و قساوت او را وادار کرده که مظلومان انقلابی و شهدای نهضت اسلامی را نه بشر بداند و نه واجد حقوق خاص و از دیگرسو، ناقض ۱۳ ساله حقوق مردم ایران و مدافع جنایت‌های رژیم شاه در صحنه بین‌المللی را مظلوم و «قربانی نقض حقوق بشر اسلامی» بنامد!

باید نمونه‌ای از یک گونه ادبی نامید نه کتابی تاریخی. این موضوع وقتی اهمیت می‌یابد که توجه داشته باشیم این اثر توسط محققین و تاریخ‌پژوهان معاصر، فراوان در نگارش آثار تاریخی استفاده شده است.

عباس میلانی در بیان علت استفاده‌اش از معلومات پراکنده پیرامونی شخص موضوع زندگی‌نامه - که گاه بی‌اطلاع خود شخصی که موضوع آن زندگی‌نامه است، به کار بسته می‌شود - توجه زندگی‌نامه‌نگار به همه جوانب زندگی فرد را امری ضروری می‌داند که در تحقق آن، می‌توان به پس‌زمینه شخصیت افراد دست یافت:

تدوین یک زندگی‌نامه به تلاش در جهت یافتن طرح و گره‌های می‌ماند که اغلب، بی‌اطلاع خود شخصی که موضوع آن زندگی‌نامه است، در پس هستی‌اش رخ می‌نماید. پیش‌شرط این‌گونه روایت، پذیرفتن این فرضیه است که هر رخدادهای زندگی، هر چقدر هم که بی‌ارزش بنماید، از اهمیت و معنایی برخوردار است.

وی در توضیح تئوری مطلوب خود در زندگی‌نامه‌نویسی، تلویحاً کتابش را نمونه‌ای از «زندگی‌نامه‌نویسی به سان یک نوع ادبی» برمی‌شمارد و اظهار می‌کند:

در واقع یکی از مخاطرات زندگی‌نامه‌نویسی، به سان یک نوع ادبی، دقیقاً در همین نکته نهفته است. همین جاست که به این وسوسه دچار می‌توان شد که هیچ رخداد و هیچ گفتاری را گذرا و تصادفی ندانیم. همه چیز را معنادار بیانگاریم.<sup>۱</sup>

نویسنده خود بهتر می‌داند که پذیرش چنین رویه‌ای می‌تواند به دخالت دادن برداشت‌های شخصی و موهومات ذهنی نویسنده در زندگی‌نامه‌نویسی بیانجامد و از دیگرسو، به واسطه فاصله گرفتن از مستندنگاری به اعتراض و طعنه محققین واقع‌نگر منجر شود. این است که او در بخش دیگری از سخنانش، از قول نیچه، زندگی‌نامه‌نویسی



را نوعی «بیماری نظری» می‌خواند و «تأویل‌ها و تقلیل‌ها»یی که در این روش اتفاق می‌افتد را امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند که در نهایت «دن کیشوت‌وار جلوه می‌کند». وی با این بیان به طور ضمنی، به برخی از اشکالات این نوع ادبی اشاره می‌کند و بر این باور است که گرچه زندگی‌نامه‌نویسی - به سان یک نوع ادبی - در نهایت به اسطوره‌سرایی منجر می‌شود و «دن کیشوت‌وار جلوه می‌کند»، ولی «برای درک دست‌کم بخشی از پیچیدگی‌های آن عرصه یکسره بیگانه‌ای که «انسان دیگر» است»، گریزی از گرایش به این روش نیست.

بازخوانی عین تعابیر او در این موضوع، حتماً خالی از لطف نیست:

در حقیقت زندگی‌نامه‌نویسی بخشی از همان مقوله‌ای است که نیچه آن را «بیماری نظری» می‌نامد؛ یعنی تلاش ناکام انسان‌ها برای تقلیل جریان سیال و به‌غایت پیچیده هستی انسان به الگوها و ساخت‌هایی که مأنوس ذهن ما هستند. گرچه این تلاش‌ها دن کیشوت‌وار جلوه می‌کنند، اما برای درک دست‌کم بخشی از پیچیدگی‌های آن عرصه یکسره بیگانه‌ای که «انسان دیگر» است، چاره‌ای جز همین تأویل‌ها و تقلیل‌ها نداریم.<sup>۱</sup>

میلانی به مدد این تئوری ادیبانه و با تمسک به برخی علائق ادبی هویدا به طرز رازگونه‌ای از او شخصیتی پارادوکسیکال معرفی می‌کند و در پی القای آن است که «در مورد هویدا نیز انگار هم در دوران جوانی، هم در بقیه دوران حیات یکسره سیاسی او، با دو شخصیت سخت متفاوت روبه‌رو هستیم...»<sup>۲</sup>

نویسنده پس از بیان نوع نگاهش به مقوله زندگی‌نامه‌نویسی، به کار بست این نگاه در نگارش زندگی‌نامه هویدا می‌پردازد. او در ضمن نقل و قول مهمی از هویدا، به جای ریشه‌یابی این نوع اظهار نظرها، با تحلیلی ادیبانه، تناقض موجود در سخنان هویدا را به شخصیت متناقض‌نمای او برمی‌گرداند. به گفته نویسنده، هویدا کسی بود که:

با تشکیل دادگاهی برای رسیدگی به جرایم شاه مخالفت می‌کرد چون می‌گفت: «مستتر در چنین دادگاهی، فرضیه امکان بی‌گناهی شاه است.» او هم او [بود که می‌گفت]: «برای تثبیت نظام جمهوری، قتل شاه ضروری است.»<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. همان، ص ۶۸.

۳. همان.



پیش از ورود به محتوای کلام منقول از هویدا و بیان نکات فراوان قابل ذکر در این مورد، منبع نقل و قول و صحت انتساب چنین جملاتی به هویدا سخت مورد تردید است؛ چه اینکه همراهی و وفاداری وی به پهلوی دیکتاتور و شکاک امری غیر قابل انکار است و اگر نه چنین بود، وی نمی توانست ۱۳ سال بر کرسی صدارت ایران تکیه زند و از این روی نمی توان باور کرد که هویدا چنین سخنانی را - در خلوت و جلوت - در دوران صدارت بر زبان آورده باشد. اگر وی بعد از دستگیری و زندان ساختگی و عزل از مناسب دولتی نیز چنین اظهار نظری کرده باشد، نمی توان آن را به عنوان سخنی صادقانه از هویدا پذیرفت و آن را در تحلیل های تاریخی وارد کرد؛ چرا که هویدا در چنین فضایی مانند هر ورشکسته سیاسی دیگر در پی بقای حیات سیاسی یا تسویه حساب با رژیم می که همه مناصب را از او گرفته است ممکن است هر حرفی بر زبان آورد یا به هر مستمسکی دست یازد. مشابه چنین رویه ای را در سخنان بنی صدر به روشنی می بینیم. ورود در صف انقلابیون و فرار از محاکمه نیز انگیزه احتمالی دیگری است که می تواند منشأیی برای چنین اظهار نظری تلقی شود. هر چه هست اولاً انتساب این سخنان به هویدا سخت مورد تردید است و نیاز به اثبات دارد، ثانیاً زمان چنین اظهار نظری مشخص نیست تا بتوان قرائن کلامی و فضای بیانی را برای فهم بهتر سخن مورد تدقیق قرار داد. ثالثاً با توجه به قرائن موجود و استدلال ها و احتمالات فوق الذکر این سخن - حتی در صورت صحت انتساب به هویدا - قابل استناد در یک تحلیل تاریخی نیست.

از این گذشته، در صورتی که عنصر «متناقض نمایی مدنظر میلانی» را در شخصیت هویدا اثبات و یافت نکنیم، معنای این سخنان از نگاه تاریخی، درس آموز و آمیخته با لوزم سیاسی و تاریخی فراوان است؛ اگر انتساب این سخنان به هویدا درست باشد، طبق مبنای فکری هویدا، از طرفی تشکیل دادگاه محاکمه هویدا - که میلانی در موارد متعدد، روش محاکمه در آن را غیر عادلانه و غیر حقوق بشری می شمارد - هم باید امری لغو و غیر مجاز باشد چرا که «مستتر در چنین دادگاهی، فرضیه امکان بی گناهی هویدا» بوده است و از دیگر سو، به همین مناسبت می توان بدون محاکمه هم حکم به ضرورت قتل شاه - و یادی او از جمله هویدا - داد؛ حتی اگر کشتن این افراد با هدفی مانند «تثبیت نظام جمهوری» باشد! پس نویسنده با آنکه خواسته هویدا را - به خاطر سخنان خوشونت آمیز و بی مبنایش - از محکمه تاریخ نجات دهد، اما به توالی فاسدهای متعدد این جملات، بی توجه بوده و فراموش کرده که سخنان اینچنینی، اساساً با تمسک به یک تئوری ادبی و ارایه تصویری متناقض نما از هویدا، قابل رو توش و توجیه پذیر نیست.

ضمن آنکه این سخنان معلوم می‌کند هویدا به عنوان مدافع حقوق بشر ایران در خلوت! و مدافع پرونده حقوق بشر رژیم شاه در جلوت، در صورت بسط ید، تا چه اندازه می‌توانسته بی‌مبنا و غیر حقوق بشری - آن هم با رئیس سابقش - رفتار کند! شاید برخی را باور بر آن باشد که هویدا برای فرار از مهلکه به واگویی چنین جملاتی روی آورده است اما این تحلیل با دیگر سخنان نویسنده سازگار نیست، آنجا که به ماجرای مصاحبه جنجالی اُکرانت با هویدا اشاره می‌کند که چندین بار کوشیده بود هویدا را به انتقاد از شاه وادارد.

نویسنده می‌گوید هویدا، به رقم اینکه می‌دانست انتقاد از شاه، حکام جدید را سخت خوش خواهد آمد، هرگز تمکین نکرد.<sup>۱</sup> با وجود این دادگاه عدل اسلامی - که این همه مورد هجمه روشنفکران غرب‌گرا و طرفدار شاه است - نسبت به هویدا خیلی سعه صدر نشان داده که هم به محاکمه رسمی هویدا پرداخته است، و هم این محاکمه را به قصد اجرای عدالت و اقامه حقوق مردم مظلوم و نه صرفاً برای هدف مضحکی مانند «تثبیت نظام جمهوری» انجام داده است. از همه این مطالب که بگذریم، دو جمله مذکور که از هویدا نقل شده، در یک نگاه اصلاً با هم تعارض نداشته، واگویی یک سخن واحد است و آن اینکه در جمله نخست، هویدا شاه را کسی می‌داند که از نظر او هیچ‌گونه احتمالی برای فرار از اتهاماتش نباید در نظر گرفت و او حتماً و قطعاً محکوم است و نه یک متهم لابه شرط که احتمال تبرئه‌اش وجود دارد، و در جمله دیگر این سخن را با زبان تصریح و تجری، بازگو کرده، حکم شاه را از قتل کمتر نمی‌داند.

شاید از منظر میلانی، جمله دوم به منزله حمایت هویدا از نظام و خیانت به شاه است اما با دقت به کنه کلام، متوجه می‌شویم وی در جمله نخست هم در واقع با مخالفتش با تشکیل دادگاه برای شاه، چنین رویه‌ای را پیموده و جهت هر دو جمله هویدا یک چیز است. با وجود این مشخص می‌شود نویسنده نقطه تناقض و تعارض جملات هویدا را - که به عقیده وی نمودی از شخصیت دوگانه اوست - مشخص نکرده است.

## ۵. اخلاق، سیاست و شخصیت دوگانه هویدا به روایت میلانی

### هویدا و دفاع از پرونده حقوق بشری پهلوی

دفاع عجیب هویدا از اعمال قرون وسطائی رژیم شاه، آن هم در مواجهه با رسانه‌های غربی و مدافعان حقوق بشر بین‌المللی چنان پررنگ است که عباس میلانی را یارای انکار

۱. همان، ص ۴۳.





آن نیست، اما پس از تأیید این دفاع ناجوانمردانه، سعی در توجیه آن می‌کند؛ «[هویدا] در بسیاری از موارد ناچار بود از پرونده رژیم در زمینه حقوق بشر دفاع کند. گرچه کار چندان دل‌پذیری نبود، اما او در این عرصه، تزئین‌و‌یتیرین رژیم بود.»<sup>۱</sup> میلانی آنگاه در بیانی واضح‌تر به تشریح نحوه دفاع هویدا از «پرونده حقوق بشری رژیم شاه» می‌پردازد و آن را وظیفه‌ای می‌شمارد که هویدا «با ولعی تمام» به انجام آن اهتمام داشته است:

وظیفه‌اش را با ولعی تمام انجام می‌داد. پرسش‌های مربوط به آزادی بیان و خفقان در ایران را اغلب به مدد احکامی کلی و توخالی در باب فقدان دموکراسی واقعی در غرب پاسخ می‌گفت. بارها این قول سخت قالبی شاه را تکرار می‌کرد که نظام سیاسی ایران از سرشتی ویژه برخوردار است. شاه بارها گفته بود که معیارهای متعارف حقوق بشر در برابر سنت دیرین عشق و وفاداری مردم ایران به مقام سلطنت رنگ می‌بازد. هویدا هم، به تاسی از شاه، اغلب به رغم آن چه در خلوت می‌گفت و می‌دانست، در جلوت فقدان حقوق بشر در ایران را انکار می‌کرد.<sup>۲</sup>

همان‌طور که مشاهده می‌شود، هویدا دفاع از جنایت‌های رژیم شاه را به عنوان یک تکلیف و وظیفه، با ولعی تمام انجام می‌داده، و در این کار به فرافکنی‌های مختلفی می‌پرداخته که در آنها از «احکامی کلی و توخالی» مدد می‌جسته است! فرافکنی‌هایی که گاه با نقد وضعیت دموکراسی در غرب همراه بوده و گاه واگویه کلیشه‌ای و بی‌منشأیی از شاه مملکت بوده، و گاهی دیگر با نوعی نفاق سیاسی همراه بوده که در راستای آن هویدا دانسته‌های واقعی خود را پنهان می‌داشته و موضعی بر خلاف واقع اتخاذ می‌کرده و به عبارت دیگر به دروغ متمسک می‌شده است.

آنچه در بازخوانی این بخش از کتاب اهمیت دارد، پرهیز روشنفکرانه میلانی از دفاع صریح از عملکرد هویدا است و در عوض او سعی کرده که هویدا را در شرایط اضطرار و قرار گرفتن در کار انجام شده قرار دهد و از او شخصیتی دلسوز نمایش دهد که گاهی در خلوت‌ها بر خلاف موضع آشکارش، به اعتراض و انتقاد از رژیم شاه - که خود شخص دوشم بود - می‌پرداخته است!

ادعایی که با اثبات آن هویدا به جای قرار گرفتن در موضع اتهام، پاسخ‌گویی و حتی

۱. همان، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۲-۴۱.

انحراف دینی و اخلاقی هویدا به نادیده گرفتن فروع و فقهی و ارتکاب فسق و فجور، محدود نبود، بلکه در حیطه عقاید نیز نمودی جدی داشت. تا آن پایه که هویدا با هضم شدن در افکار ضد دینی «ولتر» و «نیچه»، مانند آنها به دین به عنوان یک لکه ننگ نگاه می کرد که باید از میان برداشته شود

محاكمه در مورد جنایت هایش، به جایگاه یک اصلاح گر دلسوز اجتماعی و سیاسی ارتقا می یابد، رویه ای که شخص هویدا نیز در نشست های مطبوعاتی قبل از محاكمه و نیز در هنگام حضور در دادگاه به آن تمسک می ورزد و مدام سعی می کند شخص شاه را تنها عامل وقوع جنایت های مختلف معرفی کند و خود را اساساً از هر نوع اتهامی مبرا شمارد.

در روایت هنرمندانه میلانی، صدارت ۱۳ ساله

هویدا و حضور او به عنوان دومین مرد مقتدر ایران - بعد از شاه - به آسانی نادیده گرفته می شود و با رویه ای هنرمندانه تر «رژیم شاه» امری انتزاعی و به عنوان مقوله ای غیر از شخص هویدا - یعنی اصلی ترین کار گزار آن بعد از شاه - معرفی می شود! و انگار که هویدا نه نخست وزیر شاه بوده و نه جزئی از رژیم او! اگر به این رویه روی آوریم، البته هم هویدا را نه تنها نباید محاكمه کرد که باید از او تقدیر هم به عمل آورد و آنگاه است که هر صاحب عقل پرسشگری از خویش می پرسد آیا با پذیرش این قانون مضحک - که در آن شخصی چون هویدا با سوابق سوء انکارناپذیرش که در بدترین آنها وی به دفاع از جنایت های رژیم شاه پرداخته است، تبرئه می گردد - اصلاً چه جای محاكمه و چه جای جرم و مجرم شناسی باقی می ماند؟! آیا به این مناط می توان هیچ بنی بشری را مجرم دانست؟ بی مبنا بودن نگاه میلانی - که در راستای ادعای هویدا در دادگاه مبنی بر مجرم نبودن و مقصر دانستن شاه است - وقتی روشن می شود که او محاكمه هویدا توسط دادگاه عدل اسلامی را به عنوان نقض حقوق بشر می داند و هویدا را «قربانی نقض حقوق بشر نظام اسلامی»<sup>۱</sup> می شمارد. او به صرف اینکه هویدا راغب بوده «موارد نقض حقوق بشر [در رژیم پهلوی] را بر شمرد و ابعاد استبداد شاه مخلوع را باز گو کند» و یا «سودای حمله به فساد رژیم سابق»<sup>۲</sup> را در سر داشته است، از پیش خود هویدا را تبرئه کرده و به اصطلاح از پرونده حقوق بشری او دفاع کرده است؛ دفاعی مانند دفاع هویدا از پرونده حقوق بشری شاه، با همان اسلوب ها و ابزارها!

انتظار رافت روشنفکرانه میلانی از دادگاه اسلامی از مسیر حماقت و استحمار

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان.





به روایت عباس میلانی، موضوع تشکیل دولت یهودی (صهیونیستی) در سرزمین فلسطین، یکی از بحث‌های رایج جمع دوستانه هویدا بود که در آن، «هویدا از جمله اقلیت کوچکی بود که از ایجاد چنین دولتی طرفداری می‌کرد. می‌گفت این تنها پادزهر سامی ستیزی تاریخی است.» میلانی از گرایش عمیق هویدا به دولت اشغال‌گر اسرائیل پرده برمی‌دارد و از ریشه‌یابی چنین گرایشی طفره می‌رود. او پیش‌تر سعی کرده بود، هویدا را از اتهام بهایی بودن و بهائیت را از اتهام سیاسی بودن و صهیونیستی بودن تبرئه کند، نمی‌تواند به توجیه قابل‌پذیرشی در مورد عادی بودن این گرایش هویدا، به دست دهد. از این رو، وی دفاع شدید هویدا از شکل‌گیری دولتی یهودی در فلسطین را موضوعی برخاسته از مباحثات روشنفکرانه تلقی می‌کند و می‌گذرد

می‌گذرد چرا که میلانی خود پیش‌تر پاسخ اشکالش را داده و از هویدا مردی دودوزه‌باز به نمایش گذاشته که به اقتضای منافعش از هر ابزاری - حتی تمسک به دروغ در دفاع از جنایت‌های رژیم شاه - ابائی ندارد و حال انتظار او از دادگاه اسلامی - به عنوان اعتماد و فرصت دادن به موجودی مثل هویدا - چه جایگاهی دارد؟! آیا از اینکه دادگاه اسلامی مقهور مکر این سیاست‌مدار کهنه‌کار نشده و فرصت فریب‌کاری مجدد به او نداده که با چوب زدن به مرده - بخوانید شاه و رژیم او - و با راهبرد فرار به جلو، هم خود را برهاند و هم معتمد حکومت اسلامی شود، باید هویدا را «قربانی نقض حقوق بشر اسلامی» دانست و محاکمه و مرگ او

را «ترور انقلابی»<sup>۱</sup> نامید، که معنای روشنش ظالم بودن حکومت اسلامی و مظلومیت هویدا باشد!

میلانی خود نقد روش زندگی نامه‌نویسی به سبک خویش را - وقتی که زبان به انتقاد از اکرانت می‌پردازد - به بهترین وجه ممکن بیان کرده است؛ او می‌گوید: «اندکی قساوت و تهرنگی از خشونت، هر دو جزئی جداناپذیر از جوهر کار یک خبرنگار (و یک زندگی‌نامه‌نویس) اند».

این است که میلانی با همه ادعای سعی‌اش در بی‌طرفی، غیر جهت‌دار و بی‌غرض‌نویسی، نتوانسته است از دامن این خشونت خاص «زندگی‌نامه‌نویس‌ها» فرار کند و این خشونت و قساوت او را وادار کرده که مظلومان انقلابی و شهدای نهضت اسلامی را نه بشر بدانند و نه واجد حقوق خاص و از دیگر سو، ناقض ۱۳ ساله حقوق مردم ایران و مدافع جنایت‌های رژیم شاه در صحنه بین‌المللی را مظلوم و «قربانی نقض حقوق



بشر اسلامی» بنامد!

### فساد و فریب، فصل انفصال ناپذیر در زندگی هویدا

گرایش و علاقه عجیب هویدا به مشروبات الکلی، نمود شخصیتی لاقید از اوست که در موارد مختلفی از کتاب معمای هویدا/ به آن اشاره رفته است؛ هم‌پایاله بودن او با صادق چوبک- نویسنده ضد دین و دوست صمیمی هدایت- و گرایشش به انواع مشروبات الکلی، چیزی است که به قول میلانی تا آخر عمر با هویدا همراه بود. «هویدا همه عمر به صرف مشروبات الکلی علاقه داشت.»<sup>۱</sup> و «سنت مشروب خوری با چوبک تا پایان دوران صدارت هویدا، ادامه داشت.»<sup>۲</sup>

آنچه نباید مغفول افتد اینکه انحراف دینی و اخلاقی هویدا به نادیده گرفتن فروعات فقهی و ارتکاب فسق و فجور، محدود نبود، بلکه در حیطه عقاید نیز نمودی جدی داشت. تا آن پایه که هویدا با هضم شدن در افکار ضد دینی «ولتر» و «نیچه»، مانند آنها به دین به عنوان یک لکه ننگ نگاه می کرد که باید از میان برداشته شود. و همین اظهار نظرهای هویدا در جمع دوستان گرمابه و گلستانش موجب شده بود که برخی از آنها مانند چوبک، هویدا را «خدانشناسی قطعی» بشمارند.<sup>۳</sup> موضوع دشمنی با دین و مذهب ستیزی هویدا، پیرایه ای نیست که- به قول کلیشه ای میلانی در جای جای کتاب- منتقدانش به او منتسب کرده باشند و آنقدر در زندگی و سخنان هویدا مشهود است که نویسنده متعصبی مثل میلانی هم با توجیه یا انکار آن، حیثیت علمی اش را به تاراج نمی گذارد و از بیان قول معروف هویدا در مورد دین نمی گذرد که می گفت:

از مذاهب رسمی نفرت دارد... به گمان او، مذاهب در طول تاریخ، نقشی منفی بازی کرده اند. خرافات و جهل و روانداری فکری مهم ترین ارمغانشان برای انسانیت بوده است.<sup>۴</sup>

با وجود چنین اندیشه های ضد مذهبی در هویدا، او با رفتاری ریاکارانه و دوگانه، خود را فردی مذهبی جلوه می داده است. با کمال تعجب می بینیم به رغم دین ستیزی صریح و البته پنهان هویدا، تظاهر او به دین داری در مجامع عمومی، رویه ای عمومی و فریبنده است. به بیان میلانی با آنکه «در جامعه و فرهنگی که عمیقاً مذهبی بود، او به میزان به راستی حیرت آوری از هر گونه دلبستگی مذهبی فارغ بود.»، اما «... در دوران صدارتش،

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان.

۴. همان.



بر اساس مستندات موجود - که عباس میلانی نیز آن را تأیید کرده است - در حالی که هویدا مدرکی بالاتر از لیسانس دانشگاه بروکسل نداشته است، به گزاف‌گویی در مورد مدرک تحصیلی‌اش می‌پرداخت و به عنوان نمونه، «به یکی از منشی‌های دفترش، سعیده پاکروان، گفته بود که، «رساله دکترای خود را درباره پانائیت استراتی» نوشته است!»<sup>۱</sup>

تظاهر به دین‌داری می‌کرد و دست کم در ظاهر، مناسک مذهبی را به اجرا درمی‌آورد.<sup>۱</sup> با این تصریح میلانی به موضوع ریاکاری هویدا، و با توجه به راهبرد و رویه پنهان‌کاری در فرقه بهائیت، مشخص می‌شود که هویدا با هدف انحراف افکار عمومی و به منظور فرار از فشارهای علما و مردم، دست به دامن تظاهر به انجام مناسک دینی مانند حج و نماز و... می‌شده است. البته نویسنده برای آنکه پروژه ریاکارانه هویدا در ضدیت با مذهب در واقع و گرایش به مذهب در انظار عمومی، ماهیتی مکتوم و تاریخی پیدا کند،

و از دیگر سو برای آنکه انتساب هویدا به بهائیت همچنان مورد تردید باقی بماند، مدعی می‌شود که حملات هویدا به مذاهب و ادیان شامل بهائیت هم می‌شده است:

[هویدا] در حملاتی که به مذهب می‌کرد، بهائیت و تشیع، مسیحیت و یهودیت را همه به یک چوب می‌راند.<sup>۲</sup>

این سؤال قابل طرح است که اولاً بدگویی هویدا به بهائیت در کدام سند مکتوب یا شفاهی منعکس شده است؟ چرا نویسنده که ظاهرأ بنا دارد همه حرف‌هایش را مستند به نوشته یا مصاحبه‌ای کند، در این موضوع حتی به مصاحبه فریدون هویدا هم استناد نمی‌دهد؟ از این گذشته، نویسنده نیز مانند مروجین بهائیت، به این سؤال تاریخی پاسخ نداده که بهائیت به چه مناط و ملاکی در کنار شرایع آسمانی و ادیان ابراهیمی قرار گرفته و تحت عنوان «مذهب» مورد حملات هویدا واقع شده است. گذشته از دو مسئله پیش گفته، مگر نه آنکه بهائیت - به ادعای همه مروجان این فرقه - آئینی جهانی و حاصل نوعی نواندیشی دینی روشنفکرانه است؟ اگر این سخن درست است پس به واقع نه هویدا - حتی فارغ از وابستگی اعتقادی - به بهائیت حمله می‌کرد و نه میلانی می‌بایست به نقل این داستان پردازد و بهائیت را در کنار مذاهب دیگر بیاورد، پس نکته‌ای که باقی می‌ماند، این تسامح و تغافل خودساخته است که از یک سو بهائیت را در شمار ادیان بشمارند و از دیگر سو، هویدا را شخصی مخالف و منتقد بهائیت بنمایانند که در نتیجه

۱. همان.

۲. همان.

این هر دو، تقویت بهائیت و تبرئه تاریخی یک بهایی، حاصل می‌شود که به نظر می‌رسد برای نویسنده کتاب *معمای هویدا*، به شدت مطلوب است.

### دوگانگی و دروغ در روش سیاسی هویدا

دوگانگی رفتاری و دروغ، عامل انفصال ناپذیر سیره سیاسی هویدا است، به گونه‌ای که رد پای خلاف‌نمایی و دروغ‌گویی را در موضوعات مختلفی از زندگی هویدا می‌توان سراغ کرد. یکی از مهم‌ترین مصادیق چنین رویه‌ای، در مناقشه بر سر مدرک تحصیلی هویدا رخ می‌نماید. بر اساس مستندات موجود - که عباس میلانی نیز آن را تأیید کرده است - در حالی که هویدا مدرکی بالاتر از لیسانس دانشگاه بروکسل نداشته است،<sup>۱</sup> به گزاف‌گویی در مورد مدرک تحصیلی اش می‌پرداخت و به عنوان نمونه، «به یکی از منشی‌های دفترش، سعیده پاکروان، گفته بود که، «رساله دکترای خود را در باره پانائیت استراتی» نوشته است.»<sup>۲</sup> این رویه در آثار دیگری - به قلم طرفداران و همفکران هویدا - نیز دنبال شده که در مهم‌ترین آنها، در کتاب *نخبگان/یران* چاپ سال ۱۳۴۴، ادعا شده است هویدا دارای مدرک فوق لیسانس «علوم سیاسی و اقتصاد» از دانشگاه بروکسل و مدرک دکترای رشته تاریخ از دانشگاه پاریس بوده است که خود میلانی نیز صحت این ادعا را با تردید مواجه می‌کند.



عوام فریبی هویدا

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۵.





### هویدا و حمایت از تشکیل دولت یهودی در فلسطین

به روایت عباس میلانی، موضوع تشکیل دولت یهودی (صهیونیستی) در سرزمین فلسطین، یکی از بحث‌های رایج جمع دوستانه هویدا بود که در آن، «هویدا از جمله اقلیت کوچکی بود که از ایجاد چنین دولتی طرفداری می‌کرد. می‌گفت این تنها پادزهر سامی‌ستیزی تاریخی است.»<sup>۱</sup> نویسنده با ذکر این عبارات، از گرایش عمیق هویدا به دولت اشغال‌گر اسرائیل - آن هم از نخستین روزهای تأسیس و حتی پیش از آن - پرده برمی‌دارد و از ریشه‌یابی چنین گرایشی طفره می‌رود. نویسنده که پیش‌تر سعی کرده بود، هویدا را از اتهام بهایی بودن و بهائیت را از اتهام سیاسی بودن و صهیونیستی بودن تبرئه کند، نمی‌تواند به توجیه قابل‌پذیرشی در مورد عادی بودن این گرایش هویدا، به دست دهد. از این رو، وی دفاع شدید هویدا از شکل‌گیری دولتی یهودی در فلسطین را موضوعی برخاسته از مباحثات روشنفکرانه تلقی می‌کند و می‌گذرد.

### هویدا؛ از بیگانه‌گرایی افراطی تا میهن‌پرستی ریاکارانه

علاقه افراطی هویدا به فرهنگ غرب که به روایت نویسنده کتاب، «او نیز مانند پدر بزرگش به فرنگ دلبستگی خاصی داشت»،<sup>۲</sup> چیزی نیست که در تحلیل شخصیت هویدا به سادگی بتوان از کنار آن گذشت. غرب‌گرایی افراطی هویدا تا آن پایه نمود دارد که حتی همسرش لیلا امامی نیز در بیانی طعنه‌آمیز، می‌گوید: «هویدا برای ایرانی‌ها زیاد از حد اروپایی بود.»<sup>۳</sup>

این غرب‌دوستی افراطی، وقتی در تحلیل کارنامه سیاسی هویدا اهمیت تمام می‌یابد که بدانیم او از سویی «در باب اهمیت تاریخی فرهنگ غرب و نیز کم و کیف کاربرد تجربه اروپا در ایران دست‌خوش توهم بود»<sup>۴</sup> که مسلماً همین توهم روشنفکرانه - آن هم در کسی که ۱۳ سال بر کرسی صدارت ایران تکیه زده - موجبات نیل روزافزون سیاست‌های کلان‌حکومتی به سوی غرب بود، و از دیگر سو هویدا در ردای نخست‌وزیری پهلوی، و بر کرسی صدارت، در ژستی کاملاً میهن‌پرستانه با مردم مواجه می‌شود که می‌توانیم آن را «مصادق نوعی تظاهر و ریاکاری سیاسی، در دوران صدارتش بنامیم.»<sup>۵</sup> اشاره صریح به این دوگانگی رفتاری هویدا در پنهان کردن میزان شیفتگی‌اش به غرب - و خصوصاً

۱. همان، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۷۶-۷۵.

۳. همان، ص ۷۱.

۴. همان، ص ۷۹.

۵. همان، ص ۷۶.



فرانسه - یکی از نکات برجسته و قابل تأمل کتاب عباس میلانی است. نویسنده وقتی که در بازخوانی اندیشه‌های فکری و رفتارهای سیاسی هویدا موفق به حل و فصل تناقض رفتاری هویدا با اندیشه‌های عمیق او نمی‌شود، در بیانی پر اهمیت، بر این ریاکاری و دوگانگی سیاسی، صحنه می‌گذارد و می‌گوید:

[هویدا] در خاطرات و سخنرانی‌های دوران صدارتش، هرگز فرهنگ ایران و زبان فارسی را تحقیر نکرد. در واقع، در واپسین سال‌های حیاتش، از سویی در جلوت، منادی نوعی ناسیونالیسم سرسخت بود و به کرات وجوه برجسته و متمایز فرهنگ ایران را می‌ستود، و از سویی دیگر، در خلوت کماکان سودای همان اروپایی را در سر داشت که در دوران مدرسه فرانسوی‌ها در بیروت در ذهنش نقش بسته بود.<sup>۱</sup>

پیش‌تر به نمونه مهم دیگری از این دوگانگی سیاسی در عملکرد هویدا در موضوع دفاع او از پرونده حقوق بشری رژیم شاه، توسط نویسنده پرداخته شده بود که در نتیجه آن معلوم می‌شود دوگانگی نوعی رویه در زندگی سیاسی هویدا بوده که حتی نویسندگان علاقه‌مند به هویدا - مانند میلانی - نیز تلاشی در انکار آن نمی‌کنند یا نمی‌توانند تلاشی در این جهت داشته باشند!

### فعالیت‌های چپ‌گرایانه هویدا

نویسنده کتاب *معمای هویدا* پس از ذکر سوابق چپ‌گرایانه هویدا، دوستی او با برخی مهاجرین چپ‌گرای ایرانی و مطالعه آثار مارکس، به علاوه حضور در مدرسه‌ای که مدیری‌تش به عهده کمونیستی با سابقه بود، را موجب شهرت وی به «روشنفکر کافه‌نشین چپی»<sup>۲</sup> می‌داند. وی در ادامه با تعبیری ادیبانه و خالی از هر نوع استناد مکتوب یا شفاهی، اتهام گرایش به کمونیسم را از صفحه زندگی هویدا پاک می‌کند و مدعی می‌شود:

... هویدا هرگز مارکسیسم، یا سوسیال‌دموکراسی را، به سان یک جهان‌بینی، یا مجموعه‌ای از جزئیات کامل نپذیرفت. محرک اصلی‌اش در مطالعه مارکس نه وسوسه توسل به اندیشه‌ای جزمی، که عطش همیشگی‌اش برای اندیشه‌های گوناگون و اشتباه‌های سیری‌ناپذیرش برای کتاب بود.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. همان.



نویسنده - که در بسیاری از موارد بس نازل و غیر مهم، سعی دارد نوشته‌اش را مستند به سند یا نقل و قولی کند - توضیح نمی‌دهد که با چه مستندی به ذهن خوانی هویدا پرداخته، مدعی می‌شود که:

در سال‌های بعد، سوای همان شهرتش به روشنفکر کافه‌نشین چپی، تنها چیزی که از این مطالعات مارکسیستی در ذهن و زبانش باقی ماند، طنین اغلب خفیف برخی اندیشه‌های سوسیالیستی بود.<sup>۱</sup>

نوع نگاه تعصب‌آمیز قاطبه‌ای از روشنفکران دین‌گریز به هویدا به عنوان الگوی کامل یک روشنفکر غرب‌پذیر ایرانی در عصر جدید، موجب آن می‌شود که میلانی در روایت زندگی و نقل عقاید و اندیشه‌های وی به سانسور و یا انکار کشیده شود. بدون شک، برای نویسندگان غرب‌گرا و روشنفکرانی مانند عباس میلانی، هویدایی مطلوب است که در آن هیچ‌گونه تمایلی به اندیشه‌های شرقی و کمونیستی وجود نداشته باشد، چه آنها هویدارا نماد و نمودی از غرب‌گرایی و غرب‌پذیری مطلوب خویش یافته‌اند.

#### نقش پارتی‌بازی در ترقی‌های سیاسی هویدا

توسل به ارتباطات فامیلی و دوستانه، در پیشرفت‌های سیاسی، فصل جدایی‌ناپذیر زندگی هویدا است. نمود «پارتی‌بازی» در مقاطع مختلفی از زندگی خاندان هویدا مشهود است. از سفارش رهبر فرقه بهائیت برای پدر هویدا گرفته تا نقش شوهر خاله و دایی هویدا در باز شدن پای او به سفارت ایران در فرانسه، و از تمسک به عبدالله انتظام، در پیمودن پله‌های ترقی، همه و همه نشان از یک پیشرفت ناعادلانه و متکی بر زد و بند سیاسی حکایت دارد که در نتیجه آن، فرد ناسالم و ناتوانی چون هویدا به پست نخست‌وزیری می‌رسد و بر آتش رابطه بازی‌های ظالمانه در ساختار قدرت در ایران دامن می‌زند. نویسنده زندگی‌نامه هویدا، با اذعان به این مطلب، داستان ترقیات هویدارا این‌گونه می‌آورد:

طولی نکشید که [هویدا] دریافت پیشرفتش در ایران در گرو یافتن یک حامی و پارتی‌قدرتمند است. سه سال [از زمان بازگشتش به ایران] طول کشید تا چنین حامی را در شخص عبدالله انتظام سراغ کرد. به مدد او همه پلکان ترقی اداری را به سرعت پشت سر گذاشت.

نویسنده آنگاه به نقش انوشیروان سپهبدی - شوهر خاله هویدا - و ابوالحسن بهنام - دوست ذی‌نفوذ عین‌الملک - در استخدام هویدا در وزارت خارجه و به عنوان کارآموز در

دفتر وزیر خارجه، اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

بازخوانی منصفانه و محققانه زندگی هویدا روشن می‌کند که او در همه مراحل تحصیلی اش نه از نبوغ خاصی برخوردار بود، و نه مراتب علمی عالی‌ه را گذرانده بود. تنها چیزی که در او به حد افراط می‌توان سراغ کرد، فرانسه‌دوستی افراطی و موروثی اش بود و نیز علاقه غیر عادی اش به زبان و فرهنگ غربی و خصوصاً فرانسوی. عامل دیگری که در ترقیات سیاسی هویدا نمود بارزی دارد، تعلق او به یکی از به اصطلاح هزار فامیل قدرت‌مند و ذی نفوذ دهه بیستی ایران بود. دایی اش ابوالحسین سرداری، یکی از دیپلمات‌های ایرانی که مسئولیت ساختمان سفارت ایران در فرانسه را در زمان اشغال فرانسه داشت و شوهر خاله اش انوشیروان سپهبدی، سفیر وقت ایران در فرانسه بود.<sup>۲</sup>

علاوه بر این حمایت‌های فامیلی، ارتباطات دوستانه هویدا نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در قرار گرفتن او در رأس هرم قدرت و تکیه زدن بر کرسی صدارت داشت. رفاقت‌هایی از جنس دوستی با باجناق نام‌آشنایش، حسنعلی منصور! و... این است که هویدا به جای آنکه سیاست‌مداری زبده و مدبری کاردان باشد و به این مناطق پله‌های ترقیات سیاسی را طی کرده باشد، روشنفکری رفیق‌باز است که به مدد ارتباطات فامیلی و دوستانه، مراحل ترقی مدیریتی را طی می‌کند.

توجه به این بعد از زندگی هویدا، تصویر واضحی از ساختار - ناعادلانه و فاسد - قدرت سیاسی در ایران زمان پهلوی به دست می‌دهد. ساختاری که در آن فقط ترقیات سیاسی مطرح نیست، بلکه زمینه‌سازی مفاسد متعددی به واسطه همین رابطه‌محوری، عاید حاکمیت ایران شده است که فروش صدها گذرنامه ایرانی به یهودیان پاریس در سال ۱۹۴۲، توسط دایی جان جناب هویدا،<sup>۳</sup> نمونه کوچکی از این مفاسد عدیده است که در نتیجه نفعی شخصی، حیثیت سیاسی دستگاه دیپلماسی ایرانی به چوب حراج گذاشته می‌شود. که با وجود خفقان رضاخانی در ایران، «یکی، دو سال بعد، نشریات ایرانی از این ماجرا خبردار شدند، و به لحنی تند و انتقادآمیز، می‌پرسیدند چرا سرداری را به رغم فروش گذرنامه به «جهودان»، هنوز از کار برکنار نکرده‌اند.»<sup>۴</sup>

نمونه دیگر، دعوت برخی سران ارتش آلمان و ترتیب دادن میهمانی‌های مجلل در محل سفارت ایران در فرانسه است که سرداری به بهانه نجات یهودیان و البته با در

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. همان، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۹۱.

۴. همان.





نظر گرفتن منافع شخصی، راه می انداخت و در آن، «خاویار و شامپانی فراوان و رایگان در اختیارشان می گذاشت، برای تفریح شان حتی دختران جوان و زیبا را هم تدارک می کرد.»<sup>۱</sup>

در فضایی این گونه فسادزده، چه جای انتظار پرهیز از قاچاق ارز و مواد مخدر، از جوانی مانند هویدا وجود دارد، که از طرفی تمام هویتش در همین فضا شکل گرفته و مسلم است که بسیاری از زد و بندهای سیاسی و مفاسد مالی برایش قبحی ندارد، و از طرف دیگر، سخت در مضیقه مالی است و گاهی حتی به قول خودش، «یک جوان بیست و دو ساله [است] با چهار فرانک در جیب و در یک شهر خارجی [سرگردان]»<sup>۲</sup> که مجبور است «به عنوان راننده آمبولانس به استخدام صلیب سرخ» در آید.<sup>۳</sup>

نویسنده کتاب، پس از پرداختن به اتفاقات سفارت ایران در فرانسه، با تطبیقی هنرمندانه بین ماجراهای پردامنه فساد دایی هویدا - سرداری - در فرانسه و بازتاب آن در مطبوعات ایرانی، و بین ماجرای قاچاق هویدا و منصور، ابتدا با بیانی تلویحی حرف های خود را در مورد مفاسد سرداری منکر می شود و آن را «شایعات مربوط به سرداری» می نامد که هویدا در سال ۱۳۲۱ش توانسته به راحتی آن را نادیده بگیرد<sup>۴</sup> و آنگاه، پیش از بیان ماقع ماجرای قاچاق هویدا، حکمش را در مورد آن صادر می کند و این اتفاق را بحرانی می نامد که به انگار او، پیش از آنکه منشأ واقعی داشته باشد، حاصل جنجال آفرینی «نشریات جنجال آفرین ایران» بود؛ بحرانی که به بیان میلانی عواقبش تا پایان عمر، هویدا را تعقیب می کرد.<sup>۵</sup>

به نظر می رسد بیان نویسنده در این باب، که کنایه ای آمیخته با نوعی مظلوم نمایی است، به منظور تحریر پیش قضاوت در ذهن مخاطب، قبل از ورود به جزئیات ماجرا، صادر شده است. این روش - که بکارگیری عنصر تعلیق داستانی، در کتاب است - در موارد متعددی به کار گرفته شده است. چه اینکه وی در فصل های آتیه کتابش از این زمینه ذهنی در جهت تبرئه هویدا از اتهام قاچاق استفاده کاملی می کند.

۱. همان، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۹۳.

۵. همان.